



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائونیست)

افغانستان

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در خدمت
تدارک ، برپایی و پیشبرد جنگ
مقاومت ملی مردمی و انقلابی
(شکل مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد .
(اساسنامه حزب ...)

ماه جدی 1384 (جنوری 2006)

دوره سوم

شماره دهم

از گزارشگر شعله جاوید از کابل :

"خرس هم چوچه می دهد هم
خاگینه ! " صفحه 5

پارلمان پوشالی

تبلوری از بحران

مشروعیت رژیم دست
نشانده

اینک با شروع جلسات پارلمان
رژیم دست نشانده ، گویا هر سه
قوه دولتی (قوه اجرائیه ، قوه
قضائیه و قوه مقننه) حاکمیت
پوشالی عملاً تکمیل گردیده و
افغانستان دارای یک دولت منتخب
گردیده است . اما آنچه واقعیت
دارد این است که : سرهمبندی
انتخابات پارلمانی نمایشی توسط
اشغالگران امپریالیست و شروع
جلسات پارلمان پوشالی ، نه تنها
بحران مشروعیت رژیم دست
نشانده را از میان نبرده است ،

پاسخ به

یک "

دشنامانه

"

صفحه 24

ارزیابی یک

نقد از

اساسنامه و

برنامه حزب

صفحه 9

نامه های رسید

صفحه 40

(برنامه سازمان)

پیکار برای نجات افغانستان

صفحه 42

بقیه در صفحه (2)

بلکه بیشتر از پیش بر حدت و شدت آن افزوده است. مجموع کسانی که فعلا با حمل عنوان فریبنده و دروغین " نمایندگان مردم " پارلمان رژیم را تشکیل می دهند، صرفا با نه فیصد (9 %) مجموع آراء واجدین شرایط شرکت در انتخابات، به این " مقام " دست یافته اند، آنهم در انتخاباتی که پر از تقلب و ریا کاری بود. این انتخابات نه تنها توسط اکثریت بسیار بزرگ توده های مردم تحریم گردید، بلکه جمع کثیری از کاندیداهای آن نیز از قبول نتایجش سر باز زدند و در مرکز و ولایات ده ها راهپیمائی و تظاهرات اعتراضی علیه آن بر پا کردند. در واقع انتخابات سرهمبشده توسط اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان، بهتر از این نمی توانست باشد.

بخش بزرگی از اعضای پارلمان حاکمیت پوشالی را آن کسانی تشکیل می دهند که مسئولیت های اجرائی جنایات بیست و پنج سال گذشته را مستقیما بر عهده داشته اند. و ظنفروشان جنایتکار خلقی و پرچمی، آدم کشان و چپاولگران " جهادی " و چهره های

منفور " طالبی " اکثریت اعضای این پارلمان را تشکیل می دهند. اینها در طی بیست و هشت سال گذشته قدرت و حاکمیت را بدست داشته و جنایات بی شماری علیه اکثریت مردمان افغانستان مرتکب شده اند. آنها در ضمن ارتکاب این جنایات شان یقینا بخش های کوچکی از اهالی را با خود داشته اند و یا به آنها نفع رسانده اند. به همین جهت می توان گفت که بیشترین قسمت از مجموع آرائی که به تمام اعضای پارلمان رژیم تعلق گرفته است، شامل آراء کسانی است که از جنایات این جانیان " خلقی - پرچمی، جهادی و طالبی " به این صورت یا به آن صورت بهره و نصیبی برده اند. بدین سبب بحران مشروعیت نه تنها دامن " انتخاب شوندگان " بلکه دامن " انتخاب کنندگان " را نیز می گیرد. در واقعیت امر برای امپریالیست های اشغالگر همینگونه ترکیبی از پارلمان مورد ضرورت است، چرا که فقط همین ترکیب می تواند بر مسند قانون سازی و ظنفروشانه و خائنانه ملی تکیه زند.

افتضاحات و رسوائی های گسترده ای که در جریان

انتخابات پارلمانی و در جریان رای شماری این انتخابات به وقوع پیوست، پس از شروع جلسات پارلمان نیز با همان شدت و گستردگی ادامه یافته اند. خرید و فروش آراء نه تنها در جریان انتخابات به نحو گسترده ای وجود داشت بلکه در جریان انتخابات برای تعیین رئیس و معاونین هر دو جرگه پارلمان (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) نیز بصورت رسوائی و افتضاح آشکار ادامه یافت. چرا نباید ادامه می یافت؟ طبیعی است آرائی که خریده شده باشند، می توانند قابل فروش نیز باشند. بر علاوه و مهم تر از آن کسانی که کل سرنوشت کشور و مردمان کشور را به اشغالگرا امپریالیست فروخته اند، خرید آراء همقطاران شان در پارلمان رژیم و یا فروش آراء خود شان به آنها را نیز می توانند به آسانی آب نشینند، اجرا نمایند. یک مورد از این معامله گری دلال صفتانه، فروش آراء " محقق " و دنباله روانش به " سیاف " بود که حتی باعث بروز عکس العمل های شدید در میان رای دهندگان به " محقق " شد.

اشغالگران امپریالیست هستند ،
 دستان شان در تدوین و تصویب
 قوانین ضد شوونیزم مرد سالار
 فئودالی ، توسط قانون اساسی
 جمهوری اسلامی افغانستان و
 حضور سنگین جنگ سالاران
 جهادی و طالبی در پارلمان ،
 بسته شده اند و هیچ کاری نمی
 توانند درین راستا انجام دهند .
 کسان دیگری از این بخش که
 گویا بنا به سیاست های
 پارلمانتاریستی تعیین شده احزاب
 شان به پارلمان راه یافته اند،اولا
 از لحاظ برخورد به اشغالگران
 امپریالیست تسلیم طلب تر از
 عناصر طالبی و جهادی در
 پارلمان هستند و آشکار تر و با
 وقاحت بیشتر از آنها ،
 اشغالگران را تائید می کنند و
 ثانيا هیچگونه برنامه کار منظم
 پارلمانی ندارند . اینها ناگزیر اند
 در صفبندی های درون پارلمان
 در پهلوی " خلقی " ها و "
 پرچمی " های دیروزی ، این
 وطنفروشان دیروزی و امروزی
 ، قرار بگیرند . ولی علیرغم
 تمامی این مسائل قاطعانه باید
 گفت که اینها ، چه در مسائل
 ملی ، چه در مسائل دموکراتیک
 و چه در مسائل مربوط به
 طبقات زحمتکش ، به افشاکری
 های موثر علیه مشمولین مثلث
 شوم ، نیز نمی توانند - و نمی
 خواهند

میان برد .
 قبل از آن ، رژیم پوشالی با
 بوق و کرنا و سر و صدای
 زیاد ، قانون احزاب را
 بوجود آورد . خائنین ملی ،
 تسلیم طلبان و بعضا هم
 عناصر متوهم زیادی دست
 به تشکیل احزاب گوناگون
 زده و آنها را ثبت و راجستر
 کردند . اما به یکبارگی روی
 تمام این تک و دو ها و تلاش
 های پارلمانتاریستی آب سرد
 انداخته شد و انتخابات
 پارلمانی مبنای غیر حزبی
 یافت .

درین میان یک عده عناصر
 بیرون از مثلث شوم " خلقی
 - پرچمی " ، " جهادی " و
 " طالبی " نیز به پارلمان
 رژیم دست نشانده راه یافته
 اند . این بخش در واقع
 تکمیل کننده آرائش ظاهری
 دموکراتیک این پارلمان
 است و نقش تعیین کننده و
 حتی ملموسی در جهت دهی
 فعالیت های پارلمان ندارد .
 تعداد زیادی از مشمولین این
 بخش را زنای تشکیل می
 دهند که یا در جریان به
 اصطلاح انتخابات گویا رای
 آورده اند و یا عملا بصورت
 انتصابی تعیین شده اند . اینها
 که متشکل از تسلیم طلب
 ترین عناصر در مقابل

جریان رای دهی برای تعیین
 روسای هر دو جرگه
 پارلمان نیز ماهیت واقعی
 غیر مشروع این پارلمان را
 به نمایش گذاشت . ریاست
 مشرانو جرگه در واقع
 بصورت انتصابی به "
 مجددی " تعلق گرفت . اما
 تعیین رئیس ولسی جرگه
 اقتضاح آور تر بود . بر
 خلاف انتظار اولیه ، محمد
 یونس قانونی که ریاست
 جناح به اصطلاح
 اپوزیسیون را بر عهده
 داشت ، درانتخابات برای
 تعیین رئیس ولسی جرگه ،
 برنده اعلام گردید . او بلا
 فاصله بعد از تثبیت
 موقعیتش به عنوان رئیس
 ولسی جرگه از ریاست
 اپوزیسیون استعفا داد .
 کناره گیری رئیس "
 اپوزیسیون " از موقعیتش
 در بدل دریافت ریاست
 ولسی جرگه ضربه کاری
 ای بود که بر " اپوزیسیون
 " وارد گردید . این ضربه
 با خارج شدن گروه
 پارلمانی " محقق " از "
 اپوزیسیون " ، که بعد از
 افشا شدن معامله وی با
 سیاف ، توسط خود وی
 اعلام گردید ، تکمیل گردید
 و عملا " اپوزیسیون " را از

دست بزنند . حساسیت نشان دادن های لحظه ای و زود گذر آنها علیه جنگ سالاران که در ذات خود نوعی آمادگی نشان دادن به خدمتگزاری در پیشگاه اشغالگران امپریالیست است ، به همان قسمی که در ابتدای جلسات پارلمان بروز کرد ، حد اکثر می تواند گاهگاهی تبارز نماید و ماهیت وطنفروشانه و ضد دموکراتیک پارلمان را آرائش دموکراتیک دهد .

امروز حتی ذهنیت های عقیمانده در جامعه می توانند درک کنند که تعیین معاشات هنگفت دالری برای اعضای پارلمان رژیم پوشالی و خرید موتر های آخرین مودل چندین هزار دالری برای آنها ، چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد و پول این معاشات و قیمت موتر های لوکس از کجاها تامین میگردد . اما این دالر باد کردن ها نمی تواند تعجب برانگیز باشد .

اشغالگران امپریالیستی که برای برگذاری انتخابات پارلمانی بیشتر از یکصد و

پنجاه میلیون دالر مصرف کردند ، برای تامین معاش " وکلای " دست نشانده شان و تهیه " پایش " برای آنها نیز می توانند ده ها و صد ها میلیون دالر دیگر هزینه نمایند .

یک چیز مسلم و قطعی است . هیچ صدائی و ندائی از این پارلمان پوشالی در مخالفت و اعتراض علیه اشغالگران امپریالیست و علیه حضور قوای نظامی ده ها کشور خارجی در افغانستان ، بر نخواهد خاست . تا حال جلسات متعدد هر دو جرگه این پارلمان دائر گردیده است . اما در هیچ جلسه ای ، توسط حتی یک نفر از این " وکلای محترم " ، حرف رک و راست که هیچ ، حتی کنایه و اشاره ای نیز در مورد ضرورت خروج قوای اشغالگر خارجی از افغانستان و ضرورت تامین استقلال این کشور ، بر زبان آورده نشده است .

واقعیت مستعمره بودن و تحت اشغال بودن افغانستان ، آن مسئله عمده ای است که سمت و سوی تمامی مسائل

مطروحه در جامعه افغانستان را تعیین می نماید . ماهیت دست نشانده گی حاکمیت پوشالی در هرسه بخش اجرائیه و قضائیه و مقننه بصورت عیان و آشکار خود را نشان می دهد . وقتی کشور و مردمان کشور از استقلال و آزادی ملی برخوردار نباشد ، وقتی مثنی از خائنین ، جنایتکاران ، چپاولگران ، استعمارگران و ستمگران فنودال و بورژوا دلال توسط امپریالیست های اشغالگر پرورنده می شوند و بخش های مختلف حاکمیت پوشالی ، منجمله پارلمان آن ، در اختیار شان قرار می گیرند ، هیچ عکس العمل دیگری از توده های وسیع مردم نباید انتظار داشت ، غیر از اینکه این حاکمیت را از خود ندانند و مجبور باشند که برای تامین حد اقل حیاتی ترین احتیاجات زندگی شان با این حاکمیت به نبرد بر خیزند . آنچه امروز در اعتراض خشمگین خرده فروشان شهر کابل علیه اجحافات مامورین شاروالی و ترافیک شاهدش بوده ایم ، فردا به صدای رسای گلوله ها مبدل خواهد شد و اشغالگران و دست نشانده گان شان را در آتش خشم جنگ توده ئی خواهد سوختاند .

از گزارشگر شعله جاوید از کابل :

" خرس هم چوچه می دهد هم خاکینه ! "

معاون آن ؛ البته مفاد چند صد هزار دالری محقق متحقق گردید . اما این معامله گری آنها در حالیکه برای سیاف یک برد سیاسی بود ، در میان عده زیادی از مردم هزاره ، بخصوص در غرب کابل ، عکس العمل های تندى علیه محقق و حزب مربوطه اش ایجاد نمود و برای او به یک خود کشى سیاسى مبدل شد . از جمله ، عده زیادی از هواداران مزارى در مخالفت با این معامله گری دست به اعتراض زدند و اعلامیه هائی پخش کردند . همچنان عده ای از آنها دست به تظاهرات زده و شیشه های دفتر " حزب وحدت اسلامى مردم افغانستان " در کارته سه کابل را شکستاندند .

اعلامیه هائی که ذیلا متن آنها نقل گردیده است ابتدا در سطح شهر کابل و بعد ها در سطح وسیع در داخل و خارج کشور بخش گردیده اند :

تائید تکان داد . ساعتی بعد ازیک هیزم شکن دیگربازهم احوالات کوهستان را پرسید . هیزم شکن گفت که خرسی را دیده که خاکینه داده است . پیر مرد بازهم سرش را به علامت تائید تکان داد . جوانی از این برخورد پیر مرد تعجب کرد و از او پرسید که چرا هم چوچه دادن خرس را تائید کرده است و هم خاکینه دادن آن را . پیر مرد به او گفت : از خرس شکی نیست که هم چوچه بدهد وهم خاکینه .

بهر حال این معامله " محقق " و " سیاف " بی نتیجه بود ، یعنی نه سیاف رئیس پارلمان رژیم شد و نه هم محقق

شیخ محمد محقق و افراد مربوط به جناح پارلمانی وی در انتخابات درونی پارلمان رژیم بخاطر تعیین رئیس ولسی جرگه به " سیاف " رای دادند . او دراین معامله از " سیاف " چند صد هزار دالریول نقد گرفته بود. بر علاوه " سیاف " به او وعده داده بود که در انتخابات بخاطر تعیین معاون ولسی جرگه از او حمایت خواهد کرد .

این معامله همانند داستان خاکینه دادن خرس تعجب بر انگیز بود ، اما اتفاق افتاد . می گویند پیر مردی از یک هیزم شکن احوالات کوهستان را پرسید . هیزم شکن گفت که در کوه خرسی را دیده که چوچه داده است . پیر مرد سرش را به علامت

خدعه و دروغگوئی های تو را نخواهند خورد و از این ببعد نام تو نیز در ردیف معامله گران با سرنوشت این مردم ثبت خواهد شد .

" از طرف جمعی از اهالی غرب کابل"

محقق به صف قاتلین شهادت غرب کابل پیوست !!!

مردم هوشیار و صداقتمند هزاره ! همیشه از دشمنی بترسید که با لباس دوست در کمین شماست ! پیوستن " حاجی محمد محقق " در یک معامله شرم آور با عبدالرب رسول سیاف " قاتل هزاران انسان مظلوم و عامل تخریب و ویرانی غرب کابل ، آتش انداختن بر مزار شهداء و دفن ساختن غرور ، حیثیت و شرف مردم ماست . این معامله ننگین در حالی صورت میگیرد

دستیابی به چوکی معاونت خیالش را پر کرد که نتوانست تشخیص دهد که با چه کسانی معامله می کند ؟

آقای محقق شما باید بدانید که مردم ما با دادن بیش از پنجاه هزار رای ، شما را انتخاب کردند نه سیاف را ! آنها شعار حمایت از محقق دادند نه شعار حمایت از سیاف ! مادران پیر شهدای افشار و غرب کابل با دست های لرزان به شما رای دادند نه به سیاف ! پس چگونه عزت ، غرور و افتخار این مردم را زیر پا گذاشتید و برای تثبیت موقعیت خودت آراء مردم نجیب خود را که همیشه در کنارت بودند ، به دست قاتلین آنها سپردی ؟

آقای محقق ! آگاه باش که دیگر مردم غرب کابل فریب نیرنگ ،

رهبر شهید فرمودند : هوشیار باشید کسی به سرنوشت شما معامله نکند

مردم غیور ، هوشیار و آگاه غرب کابل ! متأسفانه اطلاع یافتیم که " الحاج محمد محقق " یک یک معامله ذلیلانه و ناکام با " سیاف " عزت ، غرور و افتخارات شما مردم غرب کابل را به باد داد و با پا گذاشتن روی خون شهداء و مخصوصاً خون پاک رهبر شهید ، با قاتلین قتل عام افشار و تاراج گران غرب کابل صفحه سیاه دیگری را از خود به نمایش گذاشت .

محقق که با رای شما پیروان مزاری بزرگ به پارلمان راه یافت تا برای مردم هزاره غرور ، عزت و افتخار باشد ، مست رسیدن به قدرت گردید . به حد جنون ،

که هنوز از سرنوشت صد ها نفر اسیر دوران مقاومت غرب کابل در پغمان معلوم نیست . این معامله در حالی صورت می گیرد که هنوز خون 700 زن و کودک در افشار و هزاران شهید دیگر میجوشد و قلب خانواده های آنان داغدار است .

مردم هوشیار ! این سخن سیاف که " من و محقق در گذشته ها با هم دوست بودیم " آیا برداشتن پرده از یک راز و معامله پنهان در گذشته ها نیست ؟ آیا برآستی در وقتی که از خون جوانان ، پیران ، زنان و کودکان ما حمام خون ساخته می شد ، محقق و سیاف دوستان صمیمی بودند ؟

آیا ما به محقق رای دادیم که وی با اعلام حمایت از سیاف شکست سیاسی مردم ما را در جهان اعلام نماید ؟ کحقق نشان داد که علاوه بر نداشتن

هوش و خرد سیاسی ، بخاطر رسیدن به قدرت و منصب ، هیچ یک از ارزشها و منافع مردم را در نظر ندارد . او با این عمل شرم آور همه حیثیت و اقتدار سیاسی و اجتماعی مردم ما را برای همیشه تاریخ از بین برد . بناءً ما با اعلام سلب اعتماد از این فرد استفاده جو (محقق) دیگر به وی اجازه نمی دهیم تا با ادعای نمایندگی از مردم هزاره دست به معاملات ناکام و خفت بار بزند .

"از طرف جمعی از خانواده های شهدا "

هموطنان آگاه ! با تاسف

که یکبار دیگر سرنوشت شما مورد معامله و بازی سیاسی قرار گرفت

آقای محمد محقق که با حمایت هزاران زن و مرد کابل به پارلمان راه

مردم آگاه !

آقای محقق با اقدام اخیر خود دیگر نمی تواند به عنوان فرد منتخب مردم ما در پارلمان نمایندگی نماید . زیرا خواست ، اراده و آرزوهای ما و شما در پیمان سیاف و محقق عملی نخواهد شد .

" ننگ و نفرین بر معامله گر "

اولین موضوعی که در این اعلامیه ها جلب نظر میکند این است که اعلامیه نویسان فکر می کنند از طریق نمایندگی " شایسته مردم " در پارلمان رژیم دست نشانده ، می توان به مردم خدمت نمود . متأسفانه این دید تسلیم طلبانه ای است که قادر به درک معضله عمده فعلی جامعه افغانستان نیست . معضله عمده فعلی افغانستان مستعمره بودن کشور و موجودیت یک رژیم دست نشانده در آن است که اشغالگران بخاطر تامین منافع خود شان بوجود آورده اند . در داخل چوکات واحد رژیم دست نشانده دارو دسته های ارتجاعی و وطنفروش سیاف و محقق و هممقماشان دیگر شان با هم وحدت دارند . این خیانتی است که آنها درحق تمامی ملیت های ساکن در افغانستان ، به شمول پشتون ها ، مرتکب شده اند و به این خیانت ادامه می دهند . در چنین حالتی چنانچه محقق و دارو دسته اش ، به سیاف رای نمی دادند و به قانونی رای می دادند و یا در داخل پارلمان رژیم مستقل باقی می ماندند ، باز هم کدام تغییر فاحشی در وضعیت بوجود نمی آمد . خائنین ملی هر قدر با هم اختلاف و کشمکش داشته باشند و یا نداشته باشند ، در مورد یک موضوع یعنی وطنفروشی و خدمت به اشغالگران با هم متحد و یکپارچه هستند .

موضوع دیگر این است که دارو دسته سیاف و محقق و هممقماشان شان ، نه تنها نمایندگان سیاسی فنودال ها و بورژواکمپرادور ها هستند بلکه تعداد زیادی از سران شان ، به شمول خود سیاف و محقق ، خود از لحاظ موقعیت طبقاتی به این دو طبقه استنمارگر و وابسته به امپریالیزم جهانی تعلق دارند . اینها یقینا در میان خود شان تضاد های منفعتی زیادی دارند ولی در مقابل توده های مردم ، بخصوص کارگران ، دهقانان و سائر مردمان تحت استنمار و فقیر ، دارای منافع مشترکی هستند . آنها هر قدر با هم اختلاف داشته باشند باز هم می توانند بر محور این منافع مشترک با هم به وحدت برسند و مشترکا علیه منافع مردم اقدام کنند .

تا جائیکه به احساسات ملیتی ضد شوونیستی هزاره ها مربوط است ، نویسندگان و پخش کنندگان اعلامیه ها به این تصور اند که گویا این تنها محقق است که دست به معامله گری زده و با استفاده از احساسات ملیتی هزاره ها به دنبال منافع و امیال سیاسی خود و دارو دسته اش بوده است . آنها در مخالفت با معامله گری های محقق با سیاف شوونیست ، به مزاری پناه می برند و از او نقل قول می آورند ؛ گو اینکه این مزاری نه بود که در چوکات " شورای هماهنگی "

با گلبدین شونویست بگیرد یا نه؟ همیشه از تسلیم طلبان قبلا معامله کرد و بعدا نیز با منسوب به جریان شعله جاوید طالبان شونویست به معامله نشست .

اما علیرغم تمامی مسائل متذکره ، می توان گفت که معامله گری محقق با سیاف تاحد زیادی " محقق قهرمان " را که بعد از " بابہ مزاری " قد علم کرده بود ، در نزد توده های ستمدیده هزاره بی حیثیت ساخت . فعلا بعد از او ، ارتجاع مذهبی هزارگی چهره دیگری ندارد که علم نماید و باز هم برای چند روزی بمثابه قهرمان نمایش دهد و به عوام فریبی بپردازد . دیده شود که در آینده کسی می تواند جای او را

موضوع بسیار جالب در رابطه با این معامله گری ، منسوب کردن اعلامیه های منتشر شده علیه محقق و انزجار مردم از وی ، به " شعله ئی ها " بود . این ادعا را محقق خودش با بیشرمی تمام در یک مصاحبه تلویزیونی عنوان کرد . اما مثل روز روشن است که اعلامیه های منتشره نه به " شعله ئی ها " بلکه به هواداران مزاری مربوط است ، ولو اینکه چهره و یا چهره هائی از " شعله ئی های دیروزی " تسلیم شده درمیان آنها باشند . مرتجعین مذهبی

همیشه از تسلیم طلبان قبلا منسوب به جریان شعله جاوید اطاعت عام و تام انتظار دارند . اگر آنها بصورت عام و تام اطاعت کردند ، مسلمانان خوبی اند ، در غیر آن حربه تکفیر " شعله ئی " گری علیه شان بکار می افتد ؛ گرچه آنها خود بخوبی می دانند که نه " اسلام " خود شان و نه " اسلام " یا " غیر اسلام " اینها در پیشگاه امپریالیزم امریکا مسئله اصلی نیست ، بلکه مسئله اصلی این است که همه شان به " امت الخیانه " تعلق دارند ، کعبه شان قصر سفید است ، گوساله سامری دالر را می پرستند ، نماز شان را پشت سر بوش اقتدا می بندند ، به " رب النوع " امپریالیزم سجده می گذارند و به خلق و ملت و کشور " کفر " می ورزند .

ارزیابی یک نقد از اساسنامه و برنامه حزب

" نقدی بر برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " نوشته ای است که تاریخ 14 سپتمبر 2005 (23 سنبله سال سه ماه بعد از این تاریخ 1384 شمسی) را در پای توانسته ایم آنرا بدست بیآوریم

روی جلد در زیر عنوان ، عبارت " سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) به چشم می خورد ؛ اما در آخر خود نوشته ، بعد از ذکر تاریخ ، یک فرد (پولاد) مسئولیت گرفته است .

در هر حال ، ما از این نقد استقبال می کنیم ، زیرا که پس از تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی

(مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان ، برای اولین بار است که برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مورد نقد قرار می گیرد . بیرون بر آمدن چنین نوشته هائی ، انحرافات کسانی را که نتوانستند با جریان پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان همراهی و همگامی نمایند ، بیشتر از پیش روشن می کند و مارا

قادر می سازد که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی عمیق تری را علیه آن انحرافات پیش ببریم . در عین حال ممکن هم هست که از خلال این مبارزات به کمبود ها و نواقص خود مان نیز کم و بیش پی ببریم .

دو نکته مقدماتی

قبل از پرداختن به متن نقد ، مقدمتا تذکر دو نکته را ضروری می دانیم :

1 - " پولاد " تقریبا یک و نیم سال بعد از تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی(م ل م) و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) ، نقدش را منتشر کرده است ؛ در حالیکه وقت مناسب برای تهیه و انتشار چنین نقد هائی ، همان موقعی بود که پروسه وحدت ... جریان داشت . با وجودی که او بصورت یکجانبه و غیر اصولی از " کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت ... در اروپا بیرون رفت ، اما باز هم به بخش های مختلف مسوده های برنامه و اساسنامه

مشترک حزبی ، دسترسی پیدا می کرد . قبل از تدویر کنگره ، برای مدت بیشتر از بیست ماه ، بخش های مختلف این مسوده ها ، توسط کمیته مشترک مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) ، بصورت وسیع پخش می گردید . بطور مشخص ، بخش های مختلف مسوده ها ، در سایت انترنیتی " حزب کمونیست افغانستان " انداخته می شد . منظور اینکه او در جریان پیشرفت پروسه وحدت ... بخش های مختلف مسوده های برنامه و اساسنامه مشترک حزبی را بدست می آورد و مطالعه می کرد ، اما ترجیح می داد که سکوت اختیار کند و علیه به اصطلاح انحرافات این مسوده ها مبارزه ننماید . علل و عوامل این سکوت هرچه بوده باشد ، تغییری در غیراصولی بودن و نادرست بودن آن بوجود نمی آورد . کار امروز را به فردا افگندن نادرست است ، چه رسد به اینکه کار امروز

را به چند سال بعد بیفکنیم. فردی با نام یک سازمان و یک
 2 - " پولاد " ادعا دارد تشکیلات مزین گردد و
 که تشکیلاتی بنام " صلاحیت مسئولیت گیری
 سازمان پیکار برای نجات چنین کاری نیز برایش داده
 افغانستان (اصولیت نشود؟ واقعیت این است که "
 انقلابی پرولتری) " سازمان پیکار برای نجات
 موجود است و او در افغانستان (اصولیت انقلابی
 چوکات این سازمان پرولتری) ، به مثابه یک
 مبارزاتش را پیش می برد ، به همین جهت در روی
 جلد " نقدی بر برنامه و چند نفره محفلی نیز ، اصلا
 اساسنامه ... " نام چنین وجود خارجی ندارد . به همین
 تشکیلاتی را درج کرده ؛ جهت است که " پولاد "
 اما از جانب دیگر ، مجبور است مسئولیت نقد از
 مسئولیت نوشتن " نقد ... برنامه و اساسنامه حزب
 را شخصاً بر عهده گرفته کمنویست (مائوئیست) را
 است . حالا در این جریان شخصاً بر عهده بگیرد .
 نقش این به اصطلاح یاد بنیان گزاران جانتباخته
 سازمان پیکار جنبش مائوئیستی افغانستان
 (اصولیت ...) چیست ؟ گرامی باد که آنقدر بیش از حد
 اگر سازمانی وجود دارد ، " تواضع " داشتند که سازمان
 باید مسئولیت چنین نقد موجود و متشکل و قویا موثر
 هائی را بر عهده بگیرد . خودشان را از همه مخفی می
 ولی مادامی که کردند و یک کار سازمانی را
 سازمان و تشکیلاتی ، ولو رنگ محفلی و جریانی می
 محدود و معدود ، موجود دادند . از قرار معلوم " پولاد
 نیست ، چرا باید یک کار " قصد دارد بخاطر رفع

نواقص آن " تواضع " شخصا
 دست بکار شود و از " تکبر
 " سازمانی خواندن یک کار
 فردی استفاده نماید .
 یاد بنیانگذار کمونیزم گرامی
 باد که وقتی انترناسیونال اول
 عملا به انحلال رفت ، حاضر
 نشد مسئولیت دوام آنرا به
 عهده بگیرد و انحلالش را
 اعلام کرد . ولی متأسفانه "
 پولاد " فکر می کند که
 استفاده از یک نام سازمانی
 عملا نا موجود ، از اصولیت
 و مفیدیت برخوردار است .
 منظور از طرح مسئله این
 نیست که گویا ما قصد داشته
 باشیم بدین وسیله نقد " پولاد "
 از اساسنامه و برنامه حزب را
 کم اهمیت جلوه دهیم . در واقع
 با وجودی که جمع متشکلی
 بنام " سازمان پیکار برای
 نجات افغانستان (اصولیت
 انقلابی پرولتری) وجود
 ندارد ، گفته های " پولاد " در
 مورد اساسنامه و برنامه حزب
 ما ، می تواند در این یا آن
 سطح ، مورد قبول کسان

دیگری از منسوبین سابقه جنبش چپ افغانستان نیز باشد. اما مقدم بر آن، اصل مسئله این است که "پولاد" اولین کسی است که زحمت کشیده و یک نقد نسبتاً منظم - صرفنظر از اینکه چقدر درست و چقدر نادرست است - از اساسنامه و برنامه حزب به عمل آورده است. بدین سبب کار او از یک جهت قابل قدر دانی است.

محور اساسی نقد

"پولاد" نقد از برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را بر محور رد بخشی از مبحث "خصلت طبقاتی حزب" یعنی اولین مشخصه از مشخصات برنامه عمومی حزب "که فصل اول اساسنامه حزب را می سازد، بنا کرده است. او برای رد این بخش از "خصلت طبقاتی

حزب"، چهار دلیل آورده و توضیحاتی در مورد آنها ارائه کرده است. بر علاوه او کوشش به عمل آورده است که این دلایلی را با آوردن شواهد از قسمت های دیگر متن اساسنامه و برنامه حزب نیز ثابت سازد. این دلایل عبارت اند از:

1 - حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بدون گسست از اشتباهات و انحرافات گذشته جناح هائیکه

در چوکات این حزب به وحدت رسیدند، تشکیل گردیده است؛ بطور مشخص بدون گسست از اشتباهات و انحرافات "حزب کمونیست افغانستان" و تشکلات ماقبل آن یعنی "سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان" و "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان".

2 - در جریان پروسه وحدت به حل اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی توجه اساسی مبذول نگردیده و این اختلافات ماستمالی شده و بحال خود

باقی مانده است، در حالیکه بدون حل اختلافات استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی لازمه بوجود نمی آید. 3 - پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان شکست خورد و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تفرقه در جنبش کمونیستی افغانستان را بیشتر دامن زد. درفش این حزب درفش وحدت مائوئیست های افغانستان نیست.

4 -- در آئین نامه تشکیلاتی حزب کمونیست (مائوئیست) معیار های لنینی عضویت مد نظر قرار نگرفته است تا برای شمولیت کسانی در حزب که وضعیت شان با عضویت در یک حزب کمونیست اصلاً خوانائی ندارد راه باز باشد.

درینجا صرفاً تذکرات مختصری در مورد این دلایل می دهیم و در سطور بعدی

نوشته ، در جاهای مناسب به نحو مبسوط تری به آنها خواهیم پرداخت .

1 -- حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان نه تنها با گسست از کمبودات ، نواقص ، اشتباهات و انحرافات معین " حزب کمونیست افغانستان " و تشکلات ماقبل آن یعنی " سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " و هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " تشکیل گردید ، بلکه در تشکیل حزب ، گسست های معین ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ، از " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " ، " کمیته وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان " و اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " نیز صورت گرفت . بدون چنین گسست هائی اصلا ما قادر نمی شدیم پروسه وحدت ... را

پیش ببریم ، مسوده برنامه و اساسنامه حزبی واحد تدوین کنیم و با تشکیل کنگره وحدت و تصویب برنامه و اساسنامه واحد ، در یک حزب واحد به وحدت برسیم .

2 -- همان طوری که در جزوه " تسلیم طلبی و فرار طلبی ... " نیز گفتیم ما برای به وحدت رساندن جناح های شامل در " پروسه وحدت ... " اختلافات میان آنها را ماستمالی نکردیم ، بلکه توجه اساسی مان را به حل اختلافات برنامه ای و اساسناموی متمرکز کردیم و با حل این اختلافات توانستیم بر محور برنامه و اساسنامه حزبی واحد ، جناح های شامل در " پروسه وحدت ... " را در حزب کمونیست (مائونیست) متشکل و متحد بسازیم . در جریان پیشرفت این مبارزه ، اختلافات جزئی و کناری غیر برنامه ای و اساسناموی یا خود بخود و یا هم با بذل توجه ضمنی و کناری حل و فصل شدند و تعدادی از اختلافات جزئی و

سلیقوی نیز اصلا مورد توجه قرار نگرفتند . اینچنین اختلافات جزئی و کناری و سلیقوی در هر مرحله ای از مبارزه و بصورت مداوم پیش می آید . اگر به آنها بیشتر از حد لازم اهمیت داده شود و مثلا شخصی صرفا در مواجه شدن با یک انتقاد درست و یا نادرست درد شکم بگیرد و به دوا ضرورت پیدا نماید ، هیچگاهی برای پراگنده شدن و از هم جدا شدن ، به کمبود " دلایل " و " عوامل " گرفتار نخواهیم شد .

یک موضوع مهم در مورد اختلافات گذشته آن بود که تا حد معینی و در موارد مهمی ، تکاملات مبارزاتی چندین ساله مشمولین پروسه وحدت ... آنها را حل و فصل کرده بود ، در غیر آن اصلا ممکن نبود چنین پروسه ای شکل بگیرد .

3 -- " پروسه وحدت جنبش

کمونیستی (م ل م) ... " قادر نگرديد تمامی مشمولین اولیه خود را به وحدت برساند . کسانی بنا به انحرافات عدیده ایدئولوژیک - سیاسی و سخت جانی های سکتاریستی شان ، از پیشرفت این جریان عقب ماندند و نتوانستند تا به آخر با آن همراهی و همگامی نمایند . خود نقد نویس صرفا به شمولیت روی کاغذ در این پروسه اکتفا کرد و هیچگونه فعالیت عملی مبارزاتی ای برای پیشرفت این پروسه به عمل نیاورد (البته به استثنای مدت بسیار کوتاهی در ابتدای تشکیل کمیته مشترک اروپا) . اما جناح های موثر این پروسه توانستند به وحدت برسند و مهم تر از آن این پروسه توانست امر تدوین مسوده های برنامه و اساسنامه حزبی واحد ، تشکیل کنگره وحدت و تصویب برنامه و اساسنامه حزبی واحد در کنگره را به سر انجام برسانند . از این جهت است که می گوئیم : پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) اساسا بطور موفقانه به پایان رسید . ادعای اینکه پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) شکست خورد و به تفرقه بیشتر دامن زد ، صرفا می تواند یک یاوه گوئی مبتنی بر خود خواهی افراد منشانه و خود مرکز بینی سکتاریستی باشد .

درفش حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، درفش وحدت " حزب کمونیست افغانستان " ، " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " و " اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " در یک حزب واحد گردید . درینمورد جای شک و شبهه ای وجود ندارد . این درفش ، ثمره به فرجام رسیدن موفقیت آمیز " پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان است و از این نظر درفش وحدت کل جنبش مائوئیستی کشور تلقی میگردد . این درفش در سطح ملی و بین المللی سخنگویی جنبش مائوئیستی افغانستان را بر عهده دارد . کسانی که در بیرون از این حزب قرار دارند و از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دم می زنند ، اگر این دم زدن های شان راستین و حقیقی باشد ، غیر از پیوستن به حزب کمونیست (مائوئیست) راه دیگری ندارند .

4 - اساسنامه و برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، اسناد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ای است که عالی ترین دستاورد تئوریک جنبش مائوئیستی افغانستان ، که تا حال بدست آمده است ، محسوب می گردد . آئین نامه تشکیلاتی حزب ، که فصل دوم اساسنامه آن را در بر می گیرد ، بخشی از این دستاورد تئوریک و یک

<p>"انترناسیونالیزم پرولتری"، "مهم ترین اهداف انقلاب دموکراتیک نوین" و "استراتژی مبارزاتی حزب"، در "نقد" بطور کلی بحث و انتقادی وجود ندارد. در مورد مبحث "برنامه سیاسی حزب" نیز تا جائیکه به برخورد مشخص به متن "اساسنامه" مربوط است، در "نقد" کدام انتقادی وجود ندارد. گرچه انتقاداتی درینمورد روی متن برنامه حزب صورت گرفته است که تا حد معینی به اساسنامه نیز مربوط می شود، ولی لازم است که در جای خودش مورد بحث قرار بگیرد. به این ترتیب از میان مجموع مباحث فصل اول اساسنامه، صرفا نکاتی از مبحث "خصلت طبقاتی حزب" مورد انتقاد قرار دارد که آنهم بیشتر از آنکه به قسمت های مورد انتقاد مربوط باشد، به مجموع انتقادات وارده بر اساسنامه و برنامه حزب مربوط می شود.</p>	<p>فصل اول، برنامه عمومی حزب است که دارای 6 مبحث می باشد:</p> <ol style="list-style-type: none"> 1- خصلت طبقاتی حزب. 2- ایدئولوژی رهنمای حزب. 3- انترناسیونالیزم پرولتری. 4- برنامه سیاسی حزب. 5- مهم ترین اهداف انقلاب دموکراتیک نوین. 6- استراتژی مبارزاتی حزب. <p>فصل دوم اساسنامه، آئین نامه تشکیلاتی حزب است که شامل شش مبحث می باشد:</p> <ol style="list-style-type: none"> 1- اصول تشکیلاتی. 2- ساختمان تشکیلات. 3- ارگان مرکزی حزب، نشریه دورنی مرکزی و سائر نشریه ها. 4- درفش. 5- عضویت. 6- اقدامات انضباطی. <p>مجموعه این شش مبحث، 42 ماده را در بر می گیرند.</p> <p>در مورد چهار مبحث از مباحث "برنامه عمومی حزب" در اساسنامه یعنی مباحث "ایدئولوژی رهنمای حزب"،</p>	<p>سند مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. یقینا می توان برای تکامل بیشتر این دستاورد، کار و پیکار نمود، ولی تحقق عملی این امر، مستلزم تکیه استوار و اصولی در شرایط فعلی، بر این دستاورد است. کسانی که این موضوع را نادیده می گیرند، هیچ راهی جز برگشتن به حالت های محفلی و حتی انفراد گرائی مذموم گذشته، برای جنبش کشور نمی توانند پیشنهاد کنند. قدر مسلم است که با موجودیت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دیگر چنین برگشتی ممکن نیز نیست.</p> <p style="text-align: center;">انتقادات از اساسنامه حزب</p> <p>اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، دارای دو فصل است.</p>
--	---	--

در قسمت متن فصل دوم اساسنامه یعنی آئین نامه تشکیلاتی، در مورد مباحث " اصول تشکیلاتی"، " ساختمان تشکیلات"، " ارگان مرکزی حزب، نشریه درونی مرکزی و سائر نشریه ها"، " درفش" و " اقدامات انضباطی" یعنی پنج مبحث از مباحث شش گانه آن، در نقد هیچ بحث و انتقادی وجود ندارد. تنها در مبحث " عضویت"، یک قسمت از ماده بیست و ششم، یعنی یکی از ماده های هشت گانه این مبحث بصورت قسمی، مورد انتقاد قرار دارد.

با توجه به مجموعه این انتقادات، اصولاً باید گفت که " نقد" نویس انتقاداتی بر اساسنامه حزب دارد، ولی عمدتاً آن را تائید می نماید. اما نتیجه گیری خود وی چنین نیست. او بدون توجه به اینکه تا چه حدی نمی تواند متن اساسنامه

حزب را مورد انتقاد قرار دهد و لذا قاعدتاً باید تائید نماید، بصورت یکجانبه و صرفاً با تکیه بر انتقاداتش، نتیجه گیری نموده و اساسنامه حزب را عمدتاً رد نموده است. یقیناً استدلال خود وی چنین خواهد بود که به نظر او همین انتقادات وارده بر اساسنامه حزب، ماهیت این اساسنامه به مثابه یک اساسنامه اصولی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را عمدتاً مورد سوال قرار داده و رد می نماید. برای روشن شدن اینکه دو انتقاد نقد نویس از اساسنامه حزب تا چه حد نادرست یا درست است و تا چه حدی این انتقادات می تواند ماهیت اساسنامه حزب به مثابه یک اساسنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی را خدشه دار سازد، قسمت های قابل انتقاد و انتقادات وارده را، یکی یکی مورد دقت و ارزیابی قرار می دهیم.

در مورد خصلت طبقاتی

حزب

آن قسمت از مبحث " خصلت طبقاتی حزب" که مورد انتقاد قرار گرفته است، در صفحه اول " نقد"، به ترتیب ذیل مشخص شده است: " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اساسنامه اش بخش اول (برنامه عمومی) چنین می نویسد: " این حزب با تاثیر پذیری و الهام از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در جذب روشن و اصولی تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین و در موضعگیری و مبارزه قاطع علیه رویزیونیزم چینی و خوجه ئی شالوده گزاری گردید، شالوده گزاری ای که متضمن مرزبندی صریح و مبارزه جدی علیه کلیت انحرافات مسلط بر جنبش چپ افغانستان، در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت شمسی بوده است ... " و نیز مدعی شده است که: " درفش آن درفش وحدت دهنده تمامی مائوئیست های کشور است.

" و این " حزب ، متشکل از پیشروان داخل صفوف پرولتاریاست . حزب پیشقراولان انقلابی از میان سایر اقشار و طبقات خلق ها را نیز در خود جای داده است . این پیشقراولان انقلابی جهانیینی شان را آگاهانه تغییر داده و با پذیرش ایدئولوژی پرولتاریا و شرکت عملی در فعالیت های مبارزاتی پرولتاری ، موقعیت های طبقاتی پیشین شان را از لحاظ ایدئولوژیک و روابط سیاسی ترک گفته و به پرولتاریا پیوسته اند .

اگر مجموع انتقادات نقد نویس از برنامه و اساسنامه حزب و منجمله انتقادات مشخص در همین مبحث را مورد دقت قرار دهیم ، می بینیم که موضوعات شماره اول ، دوم و سوم را ؛ اصلا بصورت مشخص مورد انتقاد قرار نداده و نمیتوانسته مورد انتقاد قرار دهد . در ردیف کردن انتقادات صرفا موضوعات شماره پنجم و ششم مطرح بوده اند . البته موضوع شماره چهارم نیز بصورت مشخص

مورد توجه قرار دهیم ، می بینیم که حتی تمامی قسمت نقل شده متن نیز مورد انتقاد قرار ندارد ، بلکه صرفا بخشی از آن مورد انتقاد است .

اگر تمامی قسمت نقل شده متن مبحث " خصلت طبقاتی حزب " را مورد توجه قرار دهیم ، شش موضوع را در آن می یابیم :

اول -- تاثیر پذیری و الهام از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی .

دوم - جذب روشن و اصولی تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین .

سوم -- موضعگیری و مبارزه قاطع علیه رویروینرمز چینی و خوجه ئی .

چهارم -- مرزبندی صریح و مبارزه جدی علیه کلیت انحرافات مسلط بر جنبش چپ افغانستان ، در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت .

پنجم -- درفش حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درفش وحدت دهنده تمامی مائوئیست های کشور

" و این " حزب ، متشکل از پیشروان داخل صفوف پرولتاریاست . حزب پیشقراولان انقلابی از میان سایر اقشار و طبقات خلق ها را نیز در خود جای داده است . این پیشقراولان انقلابی جهانیینی شان را آگاهانه تغییر داده و با پذیرش ایدئولوژی پرولتاریا و شرکت عملی در فعالیت های مبارزاتی پرولتاری موقعیت های طبقاتی پیشین شان را از لحاظ ایدئولوژیک و روابط سیاسی رها ساخته و به پرولتاریا پیوسته اند."

نقد نویس با رد همین قسمت از متن مبحث " خصلت طبقاتی حزب " نتایج چهار گانه ای را استنباط نموده است که در سطور قبلی به آنها اشاره کردیم . اما اگر به دقت ، انتقادات وارده و قسمت های نقل شده متن مبحث " خصلت طبقاتی حزب " را

مورد انتقاد قرار ننگرفته است، اما این نتیجه از آن استنباط گردیده است که گویا اساسنامه حزب صرفاً از موضعگیری علیه انحرافات دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت صحبت می نماید و مسائل بعدی تا زمان تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) را اصلاً مد نظر ندارد. از این جهت ما هم به موضوعات شماره اول، دوم و سوم نمی پردازیم، بلکه روی موضوعات شماره چهارم - با توجه به استنباطی که از آن به عمل آمده است - و همچنان موضوع شماره پنجم مکت می کنیم. انتقاد وارده در مورد موضوع شماره ششم، از جهت کلیت انتقادات وارده از سوی نقد نویس مربوط است، ولی بطور خاص به بخشی از یک ماده از مواد چهارم و یک گانه آئین نامه تشکیلاتی

حزب مربوط می گردد که در جایش مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در مورد موضوع شماره چهارم (انحرافات مسلط در دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت):

مروری به قسمت مورد بحث اساسنامه حزب (خصلت طبقاتی حزب) نشان می دهد که شالوده گزاری حزب از لحاظ تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان، به چهار موضوع ذیل مربوط دانسته شده است:

الف (" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان میراث دار و تکامل دهنده خط مائوئیستی ای است که در اواسط دهه چهل شمسی موجد و پایه گزار جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان گردید. "

ب (شالوده گزاری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان متضمن " مرزبندی صریح و مبارزه جدی علیه کلیت انحرافات مسلط بر جنبش چپ افغانستان، در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت بوده است. "

ج (" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با جمعبندی از تجارب منفی نحوه شرکت جنبش چپ افغانستان در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی پیریزی گردیده است. "

د (" حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محصول مستقیم پیشرفت و به فرجام رسیدن پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان است. "

سازمان جوانان مترقی به مثابه سازمان بنیانگذار جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، در 13 میزان سال 1344 ایجاد گردید. سراسر نیمه دوم دهه چهل را باید دوره فعالیت سازمان مترقی دانست. در این دوره با وجودی که انشعاب گروه پس منظر در سطح جریان اتفاق افتاد و با وجودی که خطوط انحرافی نیز در درون سازمان عمل می کرد، رویهمرفته خط

اصولی رفیق شهید اکرم مسلط بود. اما در پایان دهه چهل ، اندک زمانی پس از نشست عمومی سوم سازمان و کناره گیری رفیق اکرم از فعالیت های سیاسی در اثر مریضی ، برتری متزلزل خط اصولی بر خط پاسیفیستی در درون سازمان از بین می رود و خط پاسیفیستی بر سازمان مسلط می گردد . از همین زمان تسلط خط اصولی بر جنبش از میان می رود و تسلط خط غیر اصولی آغاز می گردد . تقریبا در همین زمان ، موضوع " انتقادیون " نیز در جریان به شدت مطرح می شود . در هر حال با پایان یافتن دهه چهل دوره تسلط انحرافات بر جنبش چپ افغانستان آغاز می گردد و این تسلط برای مدت تقریبا پانزده سال ، تا زمان آغاز حرکت های جنبش کمونیستی نوین ، در قالب

ها و اشکال گوناگون سازمانی و گروهی بصورت بلا منازع دوام پیدا می نماید . در واقع بر مبنای سلطه انحرافات بر جنبش است که نحوه شرکت بخش های مختلف آن در مبارزات ضد رژیم کودتا و بعدا جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ، بصورت غیر اصولی و انحلال طلبانه شکل می گیرد و پیش می رود .

در مورد دو موضوع فوق (تسلط بلا منازع انحرافات بر جنبش کشور در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت و نحوه شرکت بخش های مختلف آن در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی) درینجا نمی توانیم زیاد صحبت نمائیم . اما لازم است که در مورد وضعیت " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در رابطه با این دو موضوع کمی روشنی اندازیم . در واقع همین موضوع یکی از مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی جدی ای است که دامنگیر نقد نویس

بوده و او تا حال حاضر نشده است در جهت رفع آن آمادگی نشان دهد . بطور خلاصه او " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " را از همان ابتدا یک سازمان اصولی مارکسیستی - لنینیستی -- مائوتسه دون اندیشه می پندارد که صرفا مشکلاتی داشته است و به همین جهت نحوه شرکت این سازمان در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را نیز درست ارزیابی می نماید که با تحلیل اوضاع و شرایط و مشخص کردن تضاد های جامعه صورت گرفته است . آنچه در ذیل می آید ، خلاصه جمعبندی ما از " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " از زمان شکلگیری و ایجاد تا اواسط دهه شصت و همچنان نحوه شرکت این سازمان در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی است . برنامه ای که در کنگره موسس " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " مورد

تصویب قرار می گیرد ، برنامه ای است که حتی نمی توان آنرا یک برنامه ملی - دموکراتیک خواند . این برنامه را در بهترین حالت می توان یک برنامه صرفاً ملی به حساب آورد . زبان بکار رفته در تدوین برنامه زبان کمونیستی نیست . این زبان شبیه به زبان برنامه " ساما " است و البته بدتر از آن . سطح موضعگیری های سیاسی آن نیز به مراتب نازل تر از برنامه " ساما " قرار دارد . حد اقل در دو مورد ، این برنامه از " مردم مسلمان " افغانستان و " جهاد " صحبت می نماید و به این ترتیب موضوع اسلام و مسلمانی در متن برنامه این سازمان داخل می شود . یک نکته قابل تذکر این است که یکی از گروه های تشکیل دهنده " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " ، گروه مجاهدین آزاد است که نام

" سازمان مجاهدین برای نجات افغانستان " را برای سازمان پیشنهاد داشته است که از طرف گروه های دیگر پذیرفته نمی شود . این برنامه ، مدت زمان اندکی پس از تدویر کنگره توسط اکثریت کمیته مرکزی و اعضای سازمان رد می گردد . چند ماه بعد از تدویر کنگره ، دو تن از اعضای کمیته مرکزی وظیفه می گیرند که مسوده یک برنامه جدید را تدوین نمایند . مسوده ای را که آنها ترتیب و تنظیم می نمایند ، نه تنها بهتر از برنامه تصویب شده کنگره نیست بلکه بدتر از آن است . این مسوده برنامه در واقع یک مسوده برنامه اسلامی است که گرچه خواست جمهوری اسلامی در آن وجود ندارد ولی متن آن با فراز هائی از " نهج البلاغه " مزین گردیده است . این مسوده نیز توسط اکثریت کمیته مرکزی سازمان رد می گردد . ماه ها بعد از آن یعنی در اواسط خزان سال 1359 باز هم کسان

دیگری از کمیته مرکزی سازمان وظیفه می گیرند که مسوده یک برنامه دیگر سازمانی را تنظیم نمایند . این مسوده برنامه در واقع هیچوقت تنظیم نمی گردد ، چه رسد به اینکه در یک نشست همگانی سازمانی مورد تصویب قرار بگیرد . در نتیجه سازمان پیکار برای نجات افغانستان از یکجانب برنامه تصویب شده در کنگره اش را رد می نماید ، ولی از جانب دیگر قادر نمی شود برنامه جدید به تصویب برساند . سازمان به وضعیت عجیبی گرفتار می شود ، به این معنا که از یکجانب حیثیت قانونی و حقوقی برنامه تصویب شده در کنگره ، که عملاً مورد پذیرش نیست ، بحال خود باقی می ماند و از جانب دیگر برنامه دیگری تدوین و تصویب نمی گردد . این حالت بلا تکلیفی در نامه ای که کمیته مرکزی سازمان پیکار ، در اواخر سال 1986 (شش سال بعد از رد برنامه

تصویب شده کنگره) برای بخش ایران آن سازمان فرستاده است، بصورت جالبی تمثیل می‌گردد:

" ما معتقدیم وقتیکه پی بردیم که دیگر وقت آن رسیده است که جامه چرگین را از تن خود دور کنیم این را نیز درک می‌کنیم که جامه نو و پاکیزه را باید تدارک و تهیه ببینیم. تا آن موقع که این تدارک یعنی تهیه جامه نو را ندیده ایم، نمی‌توانیم خود را کلا از شر جامه چرگین نجات بدهیم. لذا اگر ما بر موجودیت حقوقی و قانونی این برنامه تاکید ورزیده ایم نه بدان مفهوم بوده که آنرا بمتابه رهنمود عملی پروسه انقلاب ملی - دموکراتیک یعنی برنامه حد اقل که زمینه ساز برنامه حد اکثر یعنی انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه فاقد استثمار فرد از فرد و بدون طبقه، ممکن دانسته باشیم؛ بلکه

اصرار و تاکید ما در زمینه تلاش هرچه بیشتر و گسترده تر زمینه های عملی تدوین برنامه جدید و بدور انداختن این جامه چرگین بوده است." (صفحه هشتم نامه)

در واقع این حالت بی برنامه‌گی از اواخر سال 1358 تا زمان تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) یعنی برای مدت تقریباً بیست و پنج سال دوام می‌نماید.

برنامه تصویب شده در کنگره موسس سازمان پیکار از لحاظ حقوقی و قانونی برای پیکاری ها پس از تصویب برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائونیست) و شرکت آن‌ها در ایجاد این حزب از میان می‌رود و آنها در این چوکات جدید از بی برنامه‌گی نجات می‌یابند.

اما برای نقد نویسی و " سازمان " مربوطه اش یعنی " سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) " این حالت بلا تکلیفی هنوز باقی است. "

سازمان پیکار برای نجات افغانستان " هیچگاه نقد مدونی از برنامه اش ارائه نکرده است. در شرایط فعلی مسئولیت اجرای این وظیفه بر عهده نقد نویسی است، چرا که دیگران با پذیرش برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، آن جامه چرگین را از تن بیرون نموده و جامه نو و پاکیزه به تن کرده اند. البته او می‌تواند " رزاق " را نیز بحیث همکار درپهلوی خود داشته باشد، اما به شرطی که دست و پای او توان حرکت داشته باشد و کاملاً فلج نشده باشد.

در هر حال ما برنامه سازمان پیکار برای نجات افغانستان را ضمیمه همین مقاله و در همین شماره شعله جاوید (شماره دهم) منتشر می‌کنیم تا هم خوانندگان شعله جاوید بتوانند آنرا مطالعه کرده و به کنه مباحث جاری بهتر پی ببرند و هم در صورتی که نقد نویسی آن را در اختیار نداشته باشد، بدست بیاورد تا برای

تدوین یک نقد مدون از آن ، دستش خالی نباشد . در هر حال ما فکر می کنیم که احساس مسئولیت او در تدوین یک نقد مدون از اسانامه و برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) قابل امتنان است ؛ اما وظیفه و مسئولیت درجه اول او نقد از برنامه " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " است و صد البته دور انداختن این جامه چرگین و به بر نمودن یک جامه پاکیزه و نو . البته ما به او توصیه نمی کنیم که بدون بدست آوردن جامه نو و پاکیزه ، جامه چرگین را از تن بدر نماید . پوشیده بودن با لباس چرگین بهتر از برهنگی است ، اما به شرطی که لباس چرگین آنقدر پوسیده و پاره پاره نباشد که بتواند حد اقل وظیفه " ستر عورت " را اجرا نماید . گمان نمی رود لباس چرگینی که بیست و شش

سال پیش قابل بدل کردن بود ولی هنوز بدل نشده است ، بتواند چنین وظیفه حد اقلی را نیز اجرا نماید .

به موضوع نحوه شرکت " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی توجه کنیم :

شرکت سازمان پیکار برای نجات افغانستان در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی عمر کوتاهی داشت و دامنه آن نیز نسبتاً محدود بود . مجموع این سهمگیری درجنگ مقاومت ، چند عملیات چریکی شهری و فعالیت در چند جبهه روستائی را در بر گرفت . عملیات چریکی شهری ، عملیات مستقل توسط خود افراد سازمان بود و پوشش احزاب اسلامی را نداشت ، در حالیکه سازمان پیکار برای نجات افغانستان هیچگاه از لحاظ سیاسی مسئولیت این عملیات ها را نپذیرفت . ولی فعالیت در جبهات جنگی روستائی همه در پوشش احزاب اسلامی

پیش می رفت . مثلاً نقد نویس شخصاً یکی از مجاهدین همین احزاب بود و سلاح های " کمیته امام " (کمیته منسوب به خمینی) و اسناد رهبر سازمان اسلامی مربوطه را نزد خود داشت . بنا به همین دلایل است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، خط برناموی و مشی مبارزاتی سازمان پیکار برای نجات افغانستان یعنی خط و مشی ای را که در کنگره این سازمان تصویب شد و در طی چند سال اول عمر این سازمان در عمل پیاده شد ، بخشی از انحراف مسلط بر کل جنبش چپ افغانستان در طول دهه پنجاه و نیمه اول دهه شصت می داند .

رسیدن به چنین نتیجه گیری ، گسستی بود که " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " در جریان پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و بطور مشخص در

جریان جرو بحث بر سر مسوده های برنامه و اساسنامه مشترک حزبی به آن دست یافت .

این سازمان با تاثیرپذیری از مواضع و مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، تقریباً از اواسط دهه شصت ، به مواضع نوینی دست یافت ، مواضع نوینی که بخشی از " جنبش کمونیستی نوین " کشور بود . از آن پس گره اصلی مشکلات " سازمان " آن بود که این مواضع نوین را با خط و مشی " پیکاری " یعنی خط و مشی ای که در کنگره موسس آن سازمان در پیش گرفته شد ، خلط می کرد ، مبارزات کمونیستی را تحت نام ملی " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " پیش می برد و مدعی بود که مواضع فعلی ادامه و تکامل مواضع اولیه این سازمان محسوب می شود . این مشکل برای مدت

بیشتر از پانزده سال ادامه یافت تا اینکه در جریان جرو بحث بر سر مسوده های برنامه و اساسنامه مشترک حزبی در جریان پیشرفت پروسه وحدت توانست رفع گردد .

متأسفانه نقد نویس تا حال به این مشکل گرفتار است و تا زمانی که نتواند آنرا رفع نماید گره کور مشکلات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی اش باز خواهد شد .

در مورد مجموع گسست هائی که ما در جریان پیشبرد پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) توانستیم به آنها دست یابیم ، درینجا زمینه صحبت مفصل وجود ندارد . امید داریم در آینده بتوانیم این موضوع را بصورت مدون شده ارائه نماییم . اما اگر کسی در اینمورد می خواهد معلومات بدست آورد ، ما یک راه بسیار ساده و آسان را به او پیشنهاد می نماییم و آن مقایسه برنامه (و اساسنامه حزب کمونیست مائوئیست) افغانستان با برنامه

های قبلی هر سه جناح شرکت کننده در کنگره وحدت است ؛ یعنی مقایسه با مراننامه و اساسنامه " حزب کمونیست افغانستان " ، با برنامه و آئین نامه " اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " و با برنامه و آئین نامه (معیار های عضویت) سازمان پیکار برای نجات افغانستان . مقایسه برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) با " اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " و همچنان سند کنفرانس سرتاسری سازمان پیکار برای نجات افغانستان نیز می تواند شامل این برنامه تحقیقی گردد .

در واقع نقد نویس باید چنین تحقیقی به عمل می آورد و بعد نقدش را می نوشت و بطور مشخص نشان می داد که مثلاً این یا آن انحراف برناموی و آئین ناموی " حزب کمونیست افغانستان " ، " اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " و یا " سازمان پیکار برای نجات

افغانستان " در برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) تبارز یافته است و این حزب هنوز هم از انحرافات مذکور گسست نکرده است .

ما امید داریم بتوانیم در آینده برنامه و آئین نامه " اتحاد انقلابی کارگران افغانستان " ، آئین نامه همچنان در سایت انترنیتی سازمان پیکار برای نجات افغانستان (معیار های عضویت) ، " مرامنامه و مبارزات ایدئولوژیک - اساسنامه حزب کمونیست افغانستان " و " اعلام مواضع سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان " و آئین نامه آن سازمان را نیز منتشر نمائیم و

بقیه در شماره بعد

" پاسخ به یک " دشنامنامه "

((حجت الاسلام " شماره هشتم " شعله جاوید " انترناسیونالیستی " است ، کمونیست " ، داروغه " به رشته تحریر در آمده از جانب دیگر " دفاعیه " جرگه مارکسیست - لنینیست ای غرا از کتاب " افغانستان - مائوئیست ها)) عنوان یک نوشته چند صفحه ای است که به قول نویسنده یا نویسنده آن یک ((تبصره کوتاه بر نقد " شعله جاوید انترنیتی " از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی)) محسوب می گردد . این نوشته در نقد از مقاله " تسلیم طلبی پارلمانتاریستی " مندرج در

شماره هشتم " شعله جاوید " انترناسیونالیستی " است ، به رشته تحریر در آمده است و نویسنده آن خود را با نام مستعار " نادر " و یکی از خوانندگان کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " معرفی کرده است .

این " تبصره کوتاه " اگر از یکطرف " دشنامنامه " ای علیه هیئت تحریر " شعله جاوید " و " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " و حتی " جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی " است ، از جانب دیگر " دفاعیه " ای غرا از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " و نویسنده یا نویسندگان آن به شمار می رود .

نحوه قلم فرسائی نویسنده یا نویسندگان نوشته نشان می دهد که آنها نه تنها در گذشته در متن و بطن سامائیگری قرار داشته اند بلکه فعلا نیز بخوبی از حال و احوال بقایای " ساما " ، منجمله جناب " آئیز " ، اطلاع

دارند و با آنها در تماس هستند و از نتایج کار شان نیز اطلاع دارند . با توجه به این مسائل ، باید گفت که " دشنامنامه " از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی متعلق به " آنیز " و رفقا و همنوایانش است و نه متعلق به یک خواننده ساده کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " . یکی از کانال های رسیدن این نوشته بدست ما ، رفقا و همنوایان " آنیز " بوده است . ریک گوی و لومپن نمائی نویسنده اصلی برای ما آشنا است . این را با یقین می گوئیم و نه با حدس و گمان . " دشنامنامه " مدعی است که ما بر اساس حدس و گمان نویسنده اصلی کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " و تعلق تشکیلاتی مخفی او را معرفی کرده ایم . درینجا دو موضوع را قابل تذکر می دانیم . اولاً هیچگونه حدس

و گمانی در کار نبوده است . نویسنده اصلی کتاب توسط هواداران پارلمانتاریست و تسلیم طلب خودش معرفی گردیده است و آنها خود این کتاب را بنام کتاب " ... " پخش کرده اند . ثانیاً تا آنجائیکه به " ساما " مربوط است هیچگونه تعلقات تشکیلاتی مخفی ای نمی تواند مطرح باشد ، چرا که این سازمان مدت ها است که دیگر بمثابه یک سازمان سیاسی عملاً وجود خارجی ندارد و از میان رفته است . بیرون بر آمدن نوشته " تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما " که در شماره نهم شعله جاوید تحت عنوان " تزه های تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی " مورد نقد قرار گرفت ، جای شک و شبهه ای در اینمورد باقی نگذاشت . بر علاوه مدت زمان اندکی بعد از انتشار " دشنامنامه " ، نوشته ای تحت عنوان " مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " بدست ما رسیده است . کسی که این نوشته را در اختیار ما قرار داده گفته است که نوشته مذکور برنامه " ساما " (دقیق تر بگوئیم برنامه بقیه الجیش ساما یا بخشی از آن) است . این نوشته که هنوز یک طرح پیشنهادی است در واقع بازسازی برنامه " ساما " در شرایط کنونی است ، اما متأسفانه بازسازی تسلیم طلبانه و پارلمانتاریستی آن یعنی ادامه تسلیم طلبی های " ساما " در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رویونیست های چینی و این بار در قبال اشغالگران امریکائی و رژیم دست نشانده آنها . در هر حال بیرون بر آمدن این طرح پیشنهادی برنامه نشان می دهد که دیگر " ساما " نی وجود ندارد تا در ارتباط با آن تعلقات تشکیلاتی مخفی ای وجود داشته باشد . ما "

مرامنامه سازمان روشنگران افغانستان " را جداگانه مورد نقد قرار خواهیم داد .

مضمون و محتوای ایدئولوژیک - سیاسی " دشنامنامه " را چهار مبحث محوری آن تعیین می نماید . این مباحث محوری عبارت اند از : حزب کمونیست و مبارزه کمونیستی ، جبهه متحد ملی ، جنگ خلق و پارلمانتاریزم . علاوه بر مباحث دیگری نیز وجود دارند که بعد از پرداختن به مباحث محوری ، نظر گذرانی روی آنها خواهیم افگند .

حزب کمونیست و مبارزه کمونیستی

در صفحه اول " دشنامنامه " در مورد حزب کمونیست بطور قاطعی موضعگیری می گردد که :

" قسمت های زیاد نوشته (منظور نقد " شعله جاوید " از کتاب " افغانستان الگوی

دموکراسی امریکائی " است) ... به تعریف و تمجید تهوع آور " حزب " نویسندگان صرف شده و چیز هائی گفته اند که تو گوئی کسی در خواب هذیان می گوید . چه ، کسانی که الفبای علوم اجتماعی را می فهمند و جامعه ی ما را نیز می شناسند میدانند که اگر شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی ایجاد یک حزب کمونیست در افغانستان مساعد می بود و چنین حزبی درین کشور فعالیت میداشت ، حال تاریخ ما طور دیگری نوشته می شد . این یک آرزوی کمونیست های صادق است که حزبی بسازند ، ولی با حلوا حلوا گفتن نمی خواهند دهن شیرین کنند و نه تنها خود را مسخره کنند بلکه با تکرار مبالغه آمیز حقیقت ، آن حقیقت را هم به لجن بکشند . کاری که هم اکنون به اصطلاح حزب کمونیست مائوئیست به آن کمر بسته است و کمونیزم را با کمونیزم گوئی افراطی پندارگرایانه ضربه می زند."

به این ترتیب موضعگیری " دشنامنامه " نه تنها در قبال " حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان " بلکه در قبال حزبیت و در قبال ضرورت و امکان تشکیل حزب کمونیست بصورت کلی ، یک موقف منفی است . " دشنامنامه ، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را فاقد خصوصیات اساسی یک حزب پرولتری میداند . اما دلیلش این نیست که ایجاد این حزب از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بصورت درست و اصولی صورت نگرفته است ، بلکه این است که اساسا ضرورت و امکان تشکیل حزب کمونیست در افغانستان وجود ندارد . وقتی " دشنامنامه " مدعی

است که : " شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی برای ایجاد یک حزب کمونیست در افغانستان مساعد " نیست ، در واقع هم ضرورت تشکیل حزب کمونیست در افغانستان را رد می نماید و هم امکان آنرا . به همین دلیل است که ایجاد حزب کمونیست را یک " آرزوی " کمونیست های صادق به شمار می آورد و حزب کمونیست (مائوئیست) را " به اصطلاح حزب " می خواند و طرح موجودیت و فعالیت آنرا " تعریف و تمجید تهوع آور " ، " هذیان گوئی در خواب " ، " حلوا حلوا گفتن و دهن شیرین کردن " ، " خود را مسخره نمودن " ، " تکرارمبالغه امیز حقیقت " ، " حقیقت را به لجن کشیدن " ، " کمونیزم گوئی افراطی " ، " کمونیزم گوئی پندارگرایانه " و " ضربه زدن به کمونیزم " اعلام می نماید .

چنین موضعگیری ای در قبال حزبیت کمونیستی بطور عام و در قبال حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور خاص ، هیچ معنی و مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از نفی ضرورت و امکان مبارزه کمونیستی در افغانستان . دلیل این امر روشن است . دارندگان هر مفکوره و اندیشه سیاسی ، منجمله کمونیست ها ، برای پیشبرد مبارزات شان به تشکیلات سیاسی خاص خود شان (حزب خاص خود شان) ضرورت دارند . ولی " دشنامنامه " مدعی است که در افغانستان می تواند کمونیست های صادقی وجود داشته باشند ، ولی می گوید که آنها نه به تشکیلات خاص خود شان (حزب خاص خود شان) ضرورت دارند و نه امکان ایجاد چنین تشکیلاتی

در افغانستان برای شان وجود دارد . این چنین ادعائی هیچ معنی و مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد غیر از اعلام عدم ضرورت دست زدن به مبارزات کمونیستی در افغانستان و اعلام عدم امکان دست زدن به چنین مبارزاتی . به این ترتیب کمونیزم در افغانستان یک ایدئولوژی غیر قابل تطبیق دانسته می شود . طبیعی است که نویسنده یا نویسندگان چنین سندی را نمی توان کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) خواند و یقیناً معنای کمونیست در نزد چنین افرادی غیر از آنچه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها می فهمند خواهد بود . در نقد از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " نیز در مورد نویسنده یا نویسندگان کتاب مذکور گفته شده بود که آنها در بیرون

از جرگه کمونیست ها (مارکسیست- لنینیست - مائوئیست ها) قرار دارند. هم آن گفته و هم این گفته در واقع بیان روشن مواضع نویسندگان آن کتاب و " دشنامنامه " مورد بحث فعلی است و هیچ ربطی به انحصار طلبی ایدئولوژیک ندارد. اگر کسی و یا کسانی ادعای کمونیست بودن داشته باشند باید این ادعا را مورد ارزیابی دقیق قرار داد و دید که آیا واقعا چنین ادعائی هم در نظر و هم در عمل حقیقت دارد یا نه. ولی اگر کسی و یا کسانی اصلا ادعای کمونیست بودن نداشته باشند، حتی در لفظ نتوانند خود را کمونیست بخوانند و در کل کمونیزم را در افغانستان یک ایدئولوژی غیر قابل تطبیق بدانند و مواضع شان نیز در ضدیت آشکار با اساسات و اصول کمونیستی قرار داشته باشند، ضرورتی برای ارزیابی

دقیق در مورد کمونیست بودن و یا نبودن چنین فرد و یا افرادی نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا که کمونیست نبودن آنها کاملا آفتابی و روشن است و هیچ شک و شبهه ای نمی توان در آن مورد داشت. اما " دشنامنامه " چنین حکم طبیعی و کاملا روشن را " به لجن کشیدن یک اندیشه جهانی در چنبره محدود و تنگ نظرانه " اعلام می نماید. گویا کمونیزم یک اندیشه بی در و پیکر است و برای کمونیست بودن نه باور مند بودن به آن ضروری است، نه اعلام باور مندی به آن و نه هم تطبیق کردن آن در عمل. حتی در اسلام کسی را که مسلمانی اش را با " اقرار به لسان، تصدیق به قلب و عمل به ارکان " نشان داده نتواند، مسلمان نمی دانند. ببینیم که در صفحه چهارم " دشنامنامه " چه تصویری از

ضرورت و امکان تشکیل حزب کمونیست در افغانستان ارائه می گردد: " بیائید به یک فرض محال ما هم برای لحظه ای کوتاه در خیال خود ببذیریم که هم اکنون در افغانستان حتی حزب کمونیست، البته نه حزب شما، یعنی پیشاهنگ پرولتاریا بوجود آمده است..."

یعنی تشکیل حزب کمونیست در افغانستان فرض محال است؛ یک خیال محض آنهاست برای یک لحظه کوتاه است و تشکیل آن با کلمه اعجابی " حتی " توصیف می گردد. به یک نکته مشخص و مهم دیگر درینمورد توجه کنیم. ما گفتیم که نویسنده یا نویسندگان کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " در جرگه کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ها قرار ندارند. طوری که در مقاله " تزه های تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی "

مندرج در شماره نهم شعله جاوید گفته شد ، نویسنده یا نویسندگان کتاب مذکور از مارکسیزم - لنینیزم حرف می زنند. دشنامنامه " نیز مادامی که به بیان اساسات کمونیستی می پردازد این اساسات را مارکسیستی - لنینیستی می داند . به این ترتیب اینها خود معترف هستند که " مائوئیزم " را بمثابة سومین مرحله تکاملی ایدئولوژی کمونیزم محسوب نمی نمایند . لذا چنانچه فرضاً بتوان آنها را در جرگه مارکسیست - لنینیست ها قرار هم داد ولی نمی توان به هیچوجهی آنها را از جمله مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها محسوب نمود . تنها همین موضوع نیز کفایت می کند که اینها دیگر کمونیست حقیقی نباشند ، چرا که در شرایط کنونی بدون " مائوئیزم " نمی تواند " مارکسیزم - لنینیزم " ای وجود داشته

باشد . بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درینمورد به صراحت می گوید : « دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیزم - لنینیزم توسط مائوتسه دون مسئله خصوصاً مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی ، نمایندگی میکند . اصل مطرح شده درینجا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسه دون به انقلاب پرولتري و علم مارکسیزم - لنینیزم دفاع کرده و آنرا توسعه داد یا نه ؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم - لنینیزم است. ما تاکید می کنیم که مائوئیزم مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است. بدون دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و پایه کار قرار دادن آن ، غلبه بر رویزیونیزم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است . »

به همین جهت است که برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به صراحت بیان می نماید : " آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است ، تأکید روی خدمات مائوتسه دون به علم انقلاب پرولترياي بين المللي و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وي میباشد . این تأکید صف انقلابیون پرولتري را از صف رویزیونیست های رنگارنگ که به انقلاب پرولتري خیانت کرده و در پایه های اساسی علم انقلاب پرولترياي بين المللي تجدید نظر نموده اند ، جدا میسازد . " بطور مشخص ، جنبش کمونیستی افغانستان از همان روزی که با ایجاد " سازمان جوانان مترقی " عرض وجود نمود ، بمثابة یک جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه قد علم نمود و پیش

از آنکه ما مائوئیزم را جاگرین اندیشه مائوتسه دون نمائیم ، به عنوان جنبش مائوئیستی افغانستان شناخته شده بود . امروز مرتدانی در میان مدعیان مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در دهه چهل شمسی ، پیدا شده اند که حتی در حین اعلام بی باوری به کمونیزم صرفاً از مارکسیزم - لنینیزم حرف می زنند و نه تنها " مائوئیزم " بلکه اصطلاح مروج دیروزی یعنی " اندیشه مائوتسه دون " را نیز از قلم می اندازند . این بحث صرفاً بحثی بر سر اصطلاحات و کلمات نیست بلکه مضمون و محتوای عمیق و جدی دارد . این مرتدان در واقعیت امر با رویونیست های دیروزی " خلقی " و " پرچی " از بسیاری جهات هم هویت و هم رنگ شده و با آنها همردیف گردیده اند . در سطور بعدی این نوشته به

نمود های دیگری از این هم هویتی و هم ردیفی اشاره خواهیم کرد .
 " دشنامنامه " نویسان نه تنها در قبال حکم خارج بودن غیر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها از جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها ، حساسیت نامعقول غیر قابل انتظار نشان می دهند ، بلکه علیرغم نداشتن حتی ادعای کمونیست بودن و بالاتر از آن علیرغم غیر قابل تطبیق خواندن کمونیزم در افغانستان ، بخود جرئت می دهند که با ادعای برخورد منطبق با اساسات کمونیزم و بهره گیری از ادبیات و آثار کمونیستی ، علیه حزب کمونیست (مائوئیست) قلمفرسائی کنند . در قسمت آخر صفحه اول و قسمت اول صفحه دوم " دشنامنامه " اینگونه قلمفرسائی می گردد : " ... چون این نقد از جانب " حزب کمونیست " است که با

ادعای کمونیست بودن خود به کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " تاخته است ، منم با همان اساسات به آن برخورد می کنم و از ادبیات و آثار کمونیستی بهره می گیرم .
 در زمان کشته شدن مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی توسط طالبان ، مقاله ای تحت عنوان " تسلیم شدن برای مردن " در شماره سیزدهم شعله جاوید دوره دوم (ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان) به نشر رسید . گردانندگان ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی یعنی جریده " امروز ما " علیه این مقاله به شدت حساسیت نشان دادند . مقاله ای در این جریده تحت عنوان " شعله جاوید خاکستری بر فقر بینش " انتشار یافت که مسئولیت آنرا کسی بنام " ارزگانی " گرفته بود . این عنوان یادآور گفته معروف

رویزیونیست های " پرچمی " در مورد جریان شعله جاوید بود . آنها بعد از فروپاشی این جریان گفته بودند که : " شعله جاوید در زیر خاکستر جاوید مدفون گردیده است . " . جناب " ارزگانی " یک قسمت مهم مقاله اش را به این بحث اختصاص داده بود که از دیدگاه کمونیستی ، نادرستی مواضع " حزب کمونیست افغانستان " را ثابت سازد . حالا نویسنده یا نویسندگان " دشنامنامه " پا جای پای " ارزگانی " می گزارند و علیرغم بی باوری به کمونیزم ، با ادعای تکیه بر اساسات کمونیستی علیه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان به بحث می پردازند تا به کمونیست ها ، کمونیزم را بیاموزانند . طبیعی است که چنین کاری اقدام بسیار سفیهانه و نابخردانه است .

کمونیزم به دیگران داشتن باور و دیدگاه کمونیستی و دخیل بودن در مبارزات کمونیستی ضروری است . کسانی که چنین باور و دیدگاه و فعالیت عملی مبارزاتی ای ندارند ، باید بر این مینا ها به بحث نپردازند ، بلکه باید بر مینای باور و دیدگاه و فعالیت عملی مبارزاتی خود شان اقدام نمایند . طبیعی است که وقتی چنین کسانی مباحثات شان را جامه کمونیستی می پوشانند ، صرفا می توانند کاریکاتوری از کمونیزم را به نمایش در آورند . البته آنها در این نمایش طوری حرف می زنند که بر خود شان و یاران شان " داغ " کمونیست بودن نچسبد و به دقت متوجه هستند که حرف های شان سندی برای کمونیست بودن شان بدست ندهد . به این ترتیب هم علیه کمونیست ها می توانند مباحثات کمونیستی براه

اندازند و هم خود شان را از کمونیست بودن تبرئه نمایند . به همین سبب است که نه تنها " دشنامنامه " با مسئولیت فردی " نادر " منتشر می گردد ، بلکه در پیشبرد مباحثات کمونیستی در متن آن نیز یکبار دیگر روی این مسئولیت فردی تاکید به عمل می آید . جالب اینجا است که این کاریکاتوریست ها ، حزب کمونیست (مائونیست) را در " دشنامنامه " شان مورد ملامتی قرار می دهند که چرا مباحثه علیه کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " را با تکیه بر اساسات کمونیستی پیش برده است . ازین قرار اینها انتظار دارند که کمونیست ها مباحثات شان را با تکیه بر " لیبرالیزم " یا " پان اسلامیزم " یا ایزم دیگری پیش ببرند . وقتی " دشنامنامه " نویسان کمونیزم را یک ایدئولوژی

غیر قابل تطبیق در افغانستان اعلام می کنند ، در واقع جهانشمول بودن آنرا انکار می کنند . گرامی یاد غلام محمد غبار نویسنده کتاب " افغانستان در مسیر تاریخ " یک فرد ملی و دموکرات بود و نه یک کمونیست . او می گفت که کتاب های کمونیستی در شرایط پیشرفته اروپا نوشته شده اند و برای جامعه قبیلولی عقب مانده افغانستان قابل تطبیق نیستند . " نادر " و رفقاییش نیز کمونیست نیستند ، ولی متاسفانه حتی نمی توانند ملی و دموکرات محسوب گردند ، زیرا که در قبال اشغالگران و دست نشاندگان شان تسلیم طلب اند . این نا کمونیستان تنها در افغانستان کمونیزم را غیر قابل تطبیق نمی دانند بلکه این حکم شان را به نحوی به سائر کشور ها و حتی کل جهان تعمیم می دهند . آنها نه تنها " حزب کمونیست

(مائوئیست) افغانستان را " به اصطلاح حزب " می خوانند ، بلکه " حزب کمونیست انقلابی امریکا " و " حزب کمونیست ایران (م ل م) " را نیز با این " به اصطلاح حزب " همدریف می دانند و " همپالکی " هایش اعلام می کنند . گو اینکه در آن دو کشور نیز حزب کمونیستی وجود ندارد و شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی ایجاد حزب کمونیست در آن کشور ها نیز وجود ندارد . علاوه بر روشن است که این " به اصطلاح احزاب " در چوکات " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " به مثابه یک جنبش بین المللی ، همپالکی های پیروئی ، نیپالی ، ترکی ، هندی ، بنگله دیشی ، سیریلانکائی ، ایتالوی ، کولمبیائی و غیره نیز دارند و کشور های مربوطه آنها نیز می توانند مشمول حکم فوق گردند .

تناقض گوئی " دشنامنامه " قابل دقت است . در یکجا از کمونیزم به عنوان " اندیشه جهانی " یاد می گردد ، ولی در جای دیگری گفته می شود که شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی برای ایجاد حزب کمونیست و در نتیجه برای مبارزات کمونیستی مساعد نیست . اگر کمونیزم اندیشه جهانی است چرا در افغانستان نمی تواند قابل تطبیق باشد و اگر در افغانستان نمی تواند قابل تطبیق باشد ، چگونه می تواند اندیشه جهانی محسوب گردد ؟ مگر افغانستان تافته ای جدا بافته از کل جهان است و شرایط عینی و ذهنی و بافت طبقاتی ویژه ای دارد که اساسا منحصر به فرد است ؟ . در واقع بر مبنای همین تصوراتی بود که " تازه اندیشان " در " ساما " بطور آشکار و صریح " مشی مستقل ملی " این سازمان را به ضرورت

تدوین " ایدئولوژی مستقل ملی " متکی می کردند و کمونیزم را رد می نمودند . اینگونه تصورات در عصر حاضر به ویژه در شرایط کنونی که با جهانگیریت امپریالیستی مشخص می گردد ، نه تنها کاملاً نادرست بلکه عجیب و غریب است .

نظام امپریالیستی نظام حاکم بر جهان است و طبقه کارگر نیز یک طبقه جهانی است و در تمام کشور های جهان وجود دارد . از این جهت شرایط مساعد عینی و پایه طبقاتی برای پیشبرد مبارزات کمونیستی و بطور مشخص ایجاد حزب کمونیست - به مثابه حزب سیاسی پیشآهنگ طبقه کارگر - در تمامی کشور های جهان وجود دارد . اما این شرایط عینی و پایه طبقاتی بصورت خود بخودی و اتوماتیک باعث ایجاد حزب کمونیست و

پیشبرد مبارزات کمونیستی نمی گردد . برای تحقق عملی آنها باید آگاهانه دست به مبارزه زد . به عبارت دیگر باید از طریق مبارزه ، شرایط عینی و پایه طبقاتی مساعد را به شرایط ذهنی مساعد ترجمه کرد . بناءً عدم موجودیت حزب کمونیست در کشور های مختلف جهان به عقبماندگی عوامل ذهنی در این کشور ها مربوط است که راه غلبه بر آن عبارت است از مبارزات کمونیست های خود این کشور ها به همکاری جنبش بین المللی کمونیستی .

بطور مشخص افغانستان را در نظر می گیریم . شرایط عینی و پایه طبقاتی برای تشکیل حزب کمونیست در افغانستان ، در همان اولین روز هایی که سازمان جوانان مترقی به مثابه تشکیلات بنیانگزار جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی) بنا به

اصطلاح مروج آن وقت ، مانوتسه دون اندیشه () پا به عرصه وجود گذاشت ، مساعد بود . اگر کمونیست های افغانستان از لحاظ ذهنی برای تشکیل حزب آمادگی می داشتند ، می توانستند و حق داشتند بجای ایجاد سازمان جوانان مترقی ، حزب کمونیست افغانستان را ایجاد نمایند . اما متأسفانه چنین آمادگی ای وجود نداشت . در حالیکه بر عکس آن ، برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق ، به مثابه حزب سیاسی بورژوازی کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و حامل رویزونیزم روسی ، هم شرایط عینی و پایه طبقاتی مساعد وجود داشت و هم آمادگی ذهنی لازمه برای تشکیل چنین حزبی توسط رویزونیست های مزدور . در نتیجه آنها توانستند حزب شان را تشکیل دهند .

پروسه مبارزات گسترده نیمه دوم دهه چهل شمسی نشان داد که آمادگی های بالقوه زیادی از لحاظ ذهنی نیز برای ایجاد حزب کمونیست در جامعه وجود دارد . اما متاسفانه این آمادگی های بالقوه توسط رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید ، در قدم اول به سوی سازمان سازی و در قدم دوم به سوی جریان بازی براه افتاد و اولین چانس برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان از دست رفت . در سال های بعد نیز هیچگاهی شرایط عینی و پایه طبقاتی برای تشکیل حزب کمونیست نا مساعد نبوده است ؛ بلکه آنچه نا مساعد بود باز هم عامل ذهنی یعنی خود کمونیست ها بود . پس از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان ، که جامعه به غلیان افتاد ، شرایط عینی

و پایه طبقاتی مساعد تری نسبت به زمان حاکمیت داود برای تشکیل حزب کمونیست (م ل م) افغانستان مساعد گردید . اما در این زمان دیگر صرفا عقبماندگی و نوپائی جنبش کمونیستی نبود که باعث عدم تشکیل حزب کمونیست گردید ، بلکه عامل عمده انحرافات و راه گمی هائی بود که دامن این جنبش را گرفته بود . در این زمان دیگر جبهه ایزم رسمی " سرخا " ، خوجه ایزم و سنتریزم اخگر و شرکاء و اسلامیزم سازمان رهائی و " ساما " نقش مسلط پیدا کرده بودند و از لحاظ عملی همه بخش های جنبش ، مقاومت گرائی دنباله روانه و انحلال طلبانه را پیشه کرده بودند . در چنین شرایطی بود که کار " کمیته تدارک برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان " نتوانست بجائی برسد .

جنبش کمونیستی نوین افغانستان که تحت تاثیر مواضع و مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، به مثابه میراث دار و تکامل دهنده دستاورد های مبارزاتی سازمان جوانان مترقی ، از اواسط دهه شصت شمسی سر بلند کرد ، از همان اولین روز های حرکتش ضرورت مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست افغانستان را به میان کشید . معهدا عقبماندگی عامل ذهنی برای تحقق این وظیفه در افغانستان آنچنان شدید بود که پس از پیشبرد بیشتر از پنج سال مبارزه ، " حزب کمونیست افغانستان " و پس از پیشبرد تقریبا هجده سال مبارزه ، " حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ایجاد گردید . یقین است که حزب ما کماکان یک حزب ضعیف و ناتوان است و باید برای ارتقای کیفی ایدئولوژیک - سیاسی

و تشکیلاتی و گسترش صفوف آن مبارزات اصولی و سرسختانه ای را پیش برد. اما این حزب بر اساس یک برنامه و اساسنامه اصولی و مدون کمونیستی، که دستیابی به آنها حاصل مبارزات چندین ساله ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی بوده است، در اثر پیشبرد یک پروسه وحدت میان مائونیست های افغانستان، در پاسخ به ضرورت های سیاسی شرایط موجود افغانستان و در پیوند نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمیان آمده است. کسانی مثل نویسندگان "دشنامانه" نمی توانند این حقایق مسلم و روشن را ببینند. آنها پس از سپری شدن چهل سال از پیدایش جنبش کمونیستی افغانستان، هنوز این جنبش را کودکی می نمایند که نمی تواند روی پای خود بایستد و حرکت مستقلانه داشته باشد.

جبهه متحد

دموکراتیک

"دشنامانه" نویسان در مورد حزب کمونیست به تصورات مغشوش و مه آلودی دامن می زنند. آنها در یک جا می گویند که "اگر شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی ایجاد یک حزب کمونیست در افغانستان مساعد می بود و چنین حزبی درین کشور فعالیت میداشت، حال تاریخ ما طور دیگری نوشته می شد." گو اینکه حزب کمونیست می توانست معجزه ساز باشد. اما در جای دیگری از قول لنین می گویند که "پیشاهنگ به تنهایی نمیتواند معجزه بیافریند" یعنی اینکه صرفا موجودیت و فعالیت آن نمی تواند باعث گردد که تاریخ طور دیگری نوشته شود. گفته لنین کاملا حقیقت دارد. پیشاهنگ به تنهایی نمی تواند معجزه بیافریند. انقلاب به دو سلاح دیگر

یعنی جبهه متحد و ارتش خلق نیز ضرورت دارد. اما در این میان، حزب کمونیست سلاح اساسی انقلاب محسوب می گردد. بدون موجودیت و فعالیت آن نه می توان ارتش خلق را سازماندهی نمود و نه هم برای تشکیل جبهه متحد کاری انجام داد. بدین سبب ایجاد حزب کمونیست اولین وظیفه مبارزاتی کمونیست ها برای دستیابی به سلاح های سه گانه مورد نیاز برای انقلاب است. کمونیست ها قبل از هر چیزی مکلف هستند برای دستیابی به این سلاح اساسی مبارزه کنند و پس از آنکه آنرا بدست آورند، با تکیه بر آن و تقویت و گسترش مورد لزوم آن برای دستیابی به دو سلاح دیگر یعنی ارتش خلق و جبهه متحد ملی مبارزه نمایند. به عبارت دیگر کمونیست ها در قدم اول مکلف اند خودشان را

جمع و جور کنند و در یک حزب کمونیست متشکل بسازند تا بتوانند طبق برنامه و مشی خود شان در جبهه متحد شرکت نمایند و برای سمت‌دهی و هدایت آن سعی و تلاش نمایند و به سخن دیگر برای تامین رهبری شان بر جبهه متحد مبارزه کنند. اگر غیر از این شود و کمونیست ها بدون امدادگی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی یعنی بدون داشتن برنامه و تشکیلات حزبی خاص خود شان (حزب کمونیست) در اتحاد با نیروهای سیاسی طبقات غیر پرولتری جبهه ای نیز بوجود بیاورند ، چنین جبهه ای یک جبهه تحت رهبری سائر نیروهای سیاسی بوده و تحت رهبری آنها خواهد ماند و کمونیست ها نقش رهبری کننده و حتی نقش مستقل نخواهند داشت و غیر از دنباله روی از آن نیروها کار دیگری نمی‌توانند انجام

دهند . حال اگر حتی یک تشکیلات ماقبل حزبی از قبیل سازمان و غیره نیز وجود نداشته باشد و موضوع تشکیل جبهه متحد حق اولیت یابد ، مسلم است که کار خراب تر و انحلال طلبی عمیق تر خواهد بود . " جبهه متحد ملی " ای که در سال 1358 به میان کشیده شد و مجید شهید رهبر آن دانسته شد ، قبل از آنکه " ساما " اعلام موجودیت نماید ، اعلامیه اش منتشر شد . این " جبهه " در شرایطی که مجید شهید و یارانش حتی از داشتن یک برنامه مدون سیاسی ماقبل حزبی و تشکیلات سازمانی محروم بودند ، به میان کشیده شد یعنی تشکیل جبهه حتی نسبت به تشکیل حزب که هیچ ، حتی نسبت به تشکیل سازمان حق اولیت یافت . طبیعی بود که کار این چنین جبهه ای از لحاظ سیاسی پذیرش جمهوری

اسلامی و از لحاظ مشی مبارزاتی کودتا بازی باشد . در واقع این اعلامیه جبهه متحد ملی بود که پیشاپیش زمینه را برای به میان آمدن برنامه اسلامی در " ساما " مساعد ساخت و چنین برنامه ای در شکل " اعلام مواضع ساما " به مثابه " درفش بیرونی " آن سازمان پذیرفته شد . همه ما شاهدان زنده ی تجارب منفی آن " جبهه " و سازمانی که متعاقب آن تشکیل گردید هستیم که درینجا جای توضیح بیشتری درینمورد نیست .

اما بقایای سازمان فروپاشیده " ساما " یکبار دیگر تجربه منفی اولویت تشکیل جبهه متحد نسبت به تشکیل سازمان خاص خود شان را تکرار می کنند . آنها یا بخشی از آنها در حالیکه تازه برای تشکیل سازمان خاص خود شان طرح پیشنهادی برنامه می نویسند ، تشکیل جبهه متحد به

اصطلاح دموکراتیک را به مثابه اولین و عاجل ترین ضرورت مبارزاتی به میان کشیده اند .

در صفحه ششم " دشنامنامه " درینمورد به صراحت بیان می گردد : " اصلا از یک کتابی که دقیقا در مورد مسائل داغ روز ، افشای نیرنگ های امپریالیزم و ارتجاع (!) و ضرورت یک حرکت دموکراتیک جبهه ای با شرکت همه نیروهای ملی دموکراتی (کدام نیروها ؟) که می خواهند در این مبارزه شرکت کنند و پیشبرد مبارزات ملی-دموکراتیک ضد امپریالیزم و ارتجاع (!) نوشته شده چرا باید چنین انتظارات بلند بالائی داشت؟ ... "

کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " نیز در واقع روی این اولیت تاکید می نماید و طرح تشکیل جبهه متحد حتی قبل از تشکیل سازمان را به میان می کشد .

اما بقایای سازمان منحل " ساما " یک فریبکاری سیاسی دیگر نیز اختراع کرده اند که در واقع اساس حرکت های فعلی آنها را رقم می زند . آنها قبل از آنکه خود را در سازمان خاص خود شان متشکل سازند و قبل از آنکه یکجا با همدیگان دیگر شان جبهه متحد دموکراتیک شان را به وجود بیاورند و با تکیه بر آنها مبارزات به اصطلاح ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را پیش ببرند ، حزب یا حتی احزاب راجستر شده قانونی و پارلمانناریست بوجود آورده اند که صریح و آشکار نه ملی هستند و نه دموکراتیک . این حزب یا احزاب به مبارزه قانونی در زیر بال و پر امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده خزیده اند ، قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان یعنی جمهوری اسلامی افغانستان

را رسماً تأیید کرده اند و تلاش دارند که با جا گرفتن هرچه بیشتر در پارلمان این حاکمیت ، نقش بیشتری در خدمتگزاری به اشغالگران بازی نمایند . در واقع همین حرکت تسلیم طلبانه است که نقش محوری در سازمان سازی و جبهه سازی بعدی آنها ایفا می نماید . به عبارت دیگر درینجا نیز این حزب است که نقش رهبری کننده و هدایت کننده بر عهده دارد .

البته این حزب ، حزب کمونیست نیست ، یک حزب ملی - دموکرات و یا حتی یک حزب صرفاً ملی یا صرفاً دموکرات نیز نیست ، بلکه حزبی است که در صف اشغالگران و در صف رژیم دست نشانده اشغالگران قرار دارد . اگر قرار باشد که جبهه متحد بر مبنای تشخیص تضاد عمده و دشمن عمده ایجاد گردد ، این حزب ، جبهه خود را رسماً

و علنا انتخاب کرده است . هست .

حزب مذکور در این طرف حزب مدکوره علیه امپریالیزم (تضاد عمده فعلی عمدتا توسط اشغالگران امپریالیست نمایندگی می شود) و ارتجاع (که در شرایط فعلی توسط رژیم دست نشانده اشغالگران نمایندگی می شود) قرار ندارد ، بلکه در ان طرف تضاد عمده یعنی در طرف اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار دارد . این حزب در صفتبندی های جبهوی درونی این جبهه متحد وسیع نیز شرکت می نماید ، جبهه بندی فرعی ای که نام آنرا جبهه متحد ملی - دمواتیک می گزارند . مسلم است که این جبهه بندی فرعی در وحدت مجموعه نیروهائیکه در زیر بیرق اشغالگران خزیده اند خللی وارد نمی نماید ، بلکه برای اجرای نمایشات به اصطلاح دموکراتیک این مجموعه لازمی و ضروری نیز

این حزب در سازمان سازی ای که چند سال بعد از تشکیل و تحکیم و گسترشش براه افتاده است ، نیز نقش محوری بازی می نماید و در واقع نقش رهبری کننده بر عهده دارد .

درینجا منظور ما این نیست که حتما توطئه ای در کار است ، یعنی حتما مسئله اینگونه است که عده ای تسلیم شده به اشغالگران و دست نشانندگان شان و به بیان بهتر عده ای خائن ملی بطور شعوری توطئه می کنند که از طریق جبهه سازی ها و سازمان سازی های کم و بیش مخالف خوان بازهم عده دیگری را به زیر بیرق اشغالگران و خائنین ملی بکشانند . البته مسلم است که احتمال چنین توطئه ای را نیز نباید کاملا از نظر دور داشت . درینجا منظور ما بیشتر عملکرد واقعی و پراتیکی خود پروسه است

که حتی علیرغم خواست آگاهانه طراحان و اجرا کنندگان آن پیش خواهد رفت . در میان سه فاکتور حزب تشکیل شده ، جبهه متحد دموکراتیکی که باید تشکیل گردد و سازمان سیاسی ویژه ای که در قدم سوم می تواند ایجاد شود ، کدام یکی از لحاظ عینی و ذهنی قوی تر و نیرومند تر است و می تواند نقش رهبری کننده عملی و واقعی بازی نماید ؟ واضح است که " حزب " ، زیرا که در واقع فعالیت ها برای تشکیل جبهه متحد دموکراتیک و سازمان با تکیه بر زمینه سازی ها و فعالیت های آن پیش می رود و در نهایت همین زمینه سازی ها و فعالیت ها عمده می گردد .

نقش عینی و واقعی طرحات و شعار هائیکه در قالب جبهه متحد دموکراتیک سازی و یا سازمان سازی برای آینده پیش کشیده می

شوند، در حال حاضر عملاً توجیه فعالیت های تسلیم طلبانه " حزب " است . اکنون نه جبهه ای وجود دارد و نه سازمانی ، اما " حزب " وجود دارد و به فعالیت مصروف است و از شعار های مطرح شده تسلیم طلبانه برای جبهه سازی ها و سازمان سازی ها استفاده می نماید. در حیات سیاسی گذشته " ساما " دو تجربه مشخص وجود دارد . یکی تجربه کمیته مرکزی " ساما " که کنترل رابطه دولتی ایجاد شده توسط کوهدامن را ، در زمستان سال شصت خود بر عهده گرفت تا " ساما " را گویا از این مخصصه نجات دهد و دیگری تجربه نویسنده اصلی " دشنامنامه " مورد بحث فعلی که بنا به دستور رهبری " ساما " به داخل غند سنگین در سراپخواجه رفت و چندین هفته در درون این غند حلقات آموزشی

ترتیب داد تا برای خروج افراد از این غند زمینه سازی نماید . هر دو تجربه ناکام بود . کمیته مرکزی نه تنها نتوانست " ساما " را از ان مخصصه نجات دهد بلکه عملاً رابطه دولتی را ادامه داد و در نهایت توسط کنفرانس سرتاسری " ساما " در قوس سال 1362 بخاطر اینکه تسلیم طلبی کوهدامن را رسمیت داده مورد نکوهش قرار گرفت . نویسنده " دشنامنامه " نیز از فعالیت های آموزشی در غند سنگین هیچ نتیجه ای نگرفت و حتی یک فرد را نیز با خود از آن غند خارج ساخته نتوانست . بر عکس بمثابه فردی که مدتی در پوسته های دولتی بسر برده است ، لکه دار شد تا آن حدی که بعد از کنفرانس سرتاسری " ساما " به دلیل همان لکه دار شدن خود را شایسته به عهده گرفتن مسئولیت " کمیون تحقیق و

بر رسی تسلیم طلبی " دانست و چنین مسئولیتی را قبول نکرد . نویسنده اصلی کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی " نیز چنین وضعیتی داشت . او نیز در جریان دیدن بدنبال تسلیم طلبان منطقه اش و بخاطر اقدامات ناسنجیده دیگری که درین رابطه به عمل آورده بود ، لکه دار بود و این را خودش درک می کرد . به همین جهت او نیز از تقبل مسئولیت " کمیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی " شانه خالی کرد اینهاست که امروز " دشنامنامه " می نویسند ، در واقع پس از سال ها سکوت در مقابل مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی ای که علیه " ساما " و خط سامائی در طول این سال ها پیش برده شد ، تازه زبان پیدا کرده اند . دلیل این امر چیست ؟ ان زمان که هم " رهبر " بود و هم سامائی

وجود داشت ، اینها گنگ بجانب می گیرند و به خیال بودند و مطلقا سکوت کرده خود شان دیگران را افشا و بودند . اما حالا که نه محکوم می کنند؟ با تکیه بر سامائی وجود دارد و نه " حزب راجستر شده و فعالیت رهبر " و هیچ شخصیت و هسته محوری نیز ندارند ، با تکیه بر چه چیزی چهره حق

" رفقای شان است که به آنها نیرو می بخشد و قادر شان می سازد که زبان باز نمایند و در دفاع از فعالیت های تسلیم طلبانه آنها ، بحث های کمونیستی براه اندازند . بقیه در شماره بعدی همین فعالیت های " قانونی واقع در واقع " قانونی

جواب نامه های رسید

مطبوعات داخل و بیرون کشور بازتاب یافته است. بعد از آنکه داکتر اسپنتا دادر مشاور حامد کرزی مقاله ای زیر عنوان " کله های سراسر جهان متحد شوید " (در برابر شعار " پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید ") و همچنین وقتیکه او در بیانیه خود بر سر مزار داکتر عبدالرحمن محمودی گفت که او از پیروان جریان شعله جاوید است ، مساله برجسته شد . بسیاری از انتشارات ، جریان شعله جاوید را بعنوان جریانی در حمایت از امریکا و رژیم حامد کرزی انتقاد و محکوم می کنند .

جریان که در مسایل افغانستان و جهان موضع گیری روشن دارد. اما امروز شعله جاوید را افرادی که در حاکمیت کرزی مقام دارند (از قبیل داکتر اسپنتا ، اعظم داد فر ، سیما ثمر ، نجیب روشن ، ...) و اشخاصی مثلی ، رادیوی صدای آلمان ، و غیره نمایندگی می کنند .

گذشته و حال انقلابی شعله جاوید مکدر شده است

هیئت تحریر شعله جاوید تصمیم گرفته است که سر از همین شماره (شماره دهم) نامه های رسیده به آدرس نشریه را ، در هر شماره ، در چند صفحه اختصاصی تحت عنوان " جواب نامه های رسیده " پاسخ بدهد . رفقا و دوستانی که برای شعله جاوید و یا بطور عام برای حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ، از طریق آدرس الکترونیکی و یا پستی نامه می فرستند ، بعد از این می توانند جواب نامه های شان را در صفحات شعله جاوید چاپی و همچنان صفحات شعله جاوید انترنیتی مطالعه کنند . آدرس الکترونیکی و یا پستی ارسال کنندگان نامه ها در صفحات شعله جاوید درج نخواهد شد . علاوه تقاضای ما از رفقا و دوستان ارسال کننده نامه این است که نامه های شان را با نام مستعار امضا نمایند .

نامه یکی از هواداران :

رفقای عزیز! در این شب و روزها بار دیگر نام جریان پرافتخار شعله جاوید در

. بهتر است که شما مساله را روشن بسازید .
آیا اشخاص فوق از شعله جاوید نمایندگی می کنند ؟ اگر نمی کنند چرا شما آنها را افشا نمی کنید ؟ چرا اجازه می دهید که آنها تجارت سیاسی بکنند .

هواخواهان شما انتظار دارند که شعله جاوید در زمینه مقاله هائی بنویسد .

" ی - " یکی از هواخواهان شعله جاوید رفیق گرامی !

شما در نامه تان موضوع خوبی را مطرح کرده اید . واقعا تسلیم طلبان قبلا منسوب جریان شعله جاوید ، به یک معضله سیاسی مهم برای ما بدل شده است . راه مقابله اصولی با این تسلیم طلبان ، پیشبرد مبارزه اصولی ایدئولوژیک - سیاسی علیه آنها است . فقط با پیشبرد چنین مبارزه ای است که خواهیم توانست آنها را در نزد توده ها افشا نموده و نگذاریم که خیانت ها و خیانت های آنها به دامن پاک جریان شعله جاوید بیفتند و چهره پاک این جنبش را در نزد توده ها آلوده نشان دهد .

قابل یاد آوری است که دایره این تسلیم طلبان صرفا به کسانی محدود نمی گردد ضمیمه شماره دهم شعله جاوید

که در دستگاه رژیم پوشالی جا و مقامی دارند ، بلکه آن کسانی را نیز شامل می شود که احزاب راجستر شده پارلمانی بوجود آورده اند و در بازی های پارلمانی رژیم دست نشانده شرکت می کنند . حتی منفردین تسلیم طلبی وجود دارند که در احزاب پارلمانتاریست عضویت ندارند ، ولی بصورت " کاندیدا های آزاد " در نمایشات انتخاباتی ساخته و پرداخته توسط امپریالیست های اشغالگر نقشی بر عهده می گیرند .

ما در شماره های مختلف شعله جاوید و در خلال بسیاری از مقالات و اسناد حزبی ، به افشاگری در مورد تسلیم طلبان پرداخته ایم و همچنان به انتشار مقالات مستقلی نیز دست زده ایم . مثلا در شماره های هشتم و نهم شعله جاوید دو مقاله تحت عناوین " تسلیم طلبی پارلمانتاریستی " و " تز های تسلیم طلبانه پارلمانتاریستی " منتشر شده اند . ادامه بحث در اینمورد در همین شماره دهم شعله جاوید تحت عنوان " پاسخ به یک دشنامنامه " آمده است . این مقاله طولانی است و ممکن است صفحاتی از سه یا چهار شماره شعله جاوید را در بر بگیرد . یقینا در آینده به انتشار مقالات مستقل دیگری نیز درینمورد ، در صفحات شعله جاوید ، خواهیم پرداخت

(برنامه سازمان) بیکار برای نجات افغانستان

مبارزه بخاطر تجدید تقسیم جهان بین دو ابر قدرت جهانی امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم این دو جهانخوار رقیب هر چه بیشتر مبارزات مترقی و ملی خلق های سراسر جهان را در دوران ما - نیمه دوم قرن بیستم متحد گردانیده ، این خیزش خلق ها - محاصرهٔ چپاولگری غارتگران را متلاشی می نماید . از همین لحاظ ، عصر ما ، عصر خیزش خلق ها برای آزادی ، عصر انقلابات آزادیبخش ، به زانو در آمدن امپریالیست ها و سرمایه داران در برابر ارادهٔ بالفعل مردم در افریقا آسیا و امریکای لاتین میباشد ، که خدایان زر و سیم - سرمایه انحصاری و سرمایه انحصاری بیروکرات را به احتضار و زوال کشانیده است . چون تجاوز و غارت یکی از خصایص عمده نظام امپریالیستی است و دول امپریالیستی تا محو کامل ، این خصیصه را در خود حفظ می نمایند به همین ملحوظ پس از جایگزین شدن اقتصاد کالائی بر مناسبات اجتماعی در اتحاد شوروی رقابت بر سر تجدید تقسیم جهان به مرحلهٔ حاد آن رسیده است ، زیرا صدور سرمایه توأم با صدور کالا از خصوصیت های عمده امپریالیسم می باشد . حرص و ولع سوسیال امپریالیسم روس را بخاطر بدست آوردن بازار جدید جهانی از امپریالیسم امریکا ، بیشتر تحریک نموده و بر مناطق تحت نفوذ و استعمار خود می افزاید .

مداخله ، هژمونی طلبی و سیادت از خصوصیات دوران امپریالیسم بوده که ناگزیر کشور های تحت ستم به آن عکس العمل نشان میدهند . این عکس العمل ها نشاندهنده پیروزی خلق های بپا خاسته برای آزادی و محو نابودی امپریالیسم و این پیروزی حق بر باطل را نوید می دهد . ازین رو هر تکان ولو کوچک در هر گوشه جهان ضربه ایست بر تمام سیستم سست بنیاد سرمایه انحصاری و استعماری که تبعاً این ضربه پروسه نابودی آنرا تسریع می کند . این لرزش در تماس با شرایط ویژهٔ هر کشور شدت و ضعف و دیگرگونی هائی می یابد چه بسا که بخش هائی ازین سیستم استثمار جهانی با کوچکترین تکان بکلی از پا در افتد .

سیاله های رشد جنبش ضد امپریالیستی ، در مقیاس جهانی به نفع زحمتکشان محتوای خویش را ژرفنای بی مانند انقلابی بخشیده اما تقسیم های (تئوری سه جهان) ، این جوشش انقلابی زحمتکشان را در مواضع یک افتراق ، قرار میدهد ، که بازتاب این پدیده (نا آشنا) در جنبش انقلابی ما موضعگیری را ایجاب میکند که ناگزیریم بر خورد آگاهانه نه مطیعانه داشته باشیم .

افغانستان کشوری است که ار لحاظ ساختمان اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی خویش ، یکی از عقبمانده ترین بخش از جهان را نشان میدهد و تا کنون طور شاید و باید ، در جزر و مد های لازمی که باعث یک دیگرگونی گردد ، قرار نگرفته است

. این البته نه به آن مفهوم قدرت اقتصادی - سیاسی - افغانستان خلاصه میگردد ، بلکه به آن شکل اقتصاد مسلط نیمه فئودالی مربوط است .

ازین لحاظ پایه اقتصادی کشور را فئودالیزم تشکیل میدهد و در نتیجه دهقانان که اکثریت نفوس را احتوا میکند و به بدترین نوع مورد استثمار قرار گرفته اند نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند .

طبقه بورژوازی ملی آوان کودکی خود را تا پیش از سال 1932 طی میکرد .

با تاثیر پذیری از جنگ جهانی اول و تحصیل استقلال از امپریالیسم انگلیس و رهبری این جنبش از طرف بورژوازی ملی ، در وجود نماینده آن شاه امان الله و رویدست گرفتن یکسلسله ریفورم های اصلاحاتی توانست ، تا اندازه رسته های بازرگانی و

صنعتی را بخود اختصاص دهد و به شکل یک طبقه ابراز وجود نماید .

نا گفته نباید گذاشت که بورژوازی ملی در افغانستان مانند سایر کشور های عقبمانده در جهان از همان مرحله پیدایش خود با برادر ناتنی بنام بورژوازی کمپرادور ، مواجه گشت و درین مسیر صیغه ملی و انقلابی خود را بگونه آزاد آن نتوانست تعقیب کند و تا حدودی محتوای تجاری را در خود پذیرفت و از این لحاظ از ماهیت صنعتی و تولیدی فاصله گرفت . اگر احياناً بخشی از بورژوازی ملی که با احداث دستگاه های تولیدی توانست یک قسمت از اقتصاد ملی را تشکیل دهد ، این نشاندهنده جنبه ملی نبوده بلکه بازهم محتوای وابستگی دارد تا تولید مستقل و آزاد

در نتیجه رقابت و کشمکش بین دو جناح امپریالیستی (

روسیه و امریکا) کودتای 26 سرطان به سردمداری داود پیروز شد. تغییراتی در هیئت حاکمه دولت رونما گردید، یعنی قدرت از بورژوازی کمپرادور به بورژوازی بیروکرات کمپرادور انتقال یافت.

کودتای سپاه 26 سرطان محصول ائتلاف بیروکرات نظامی ها و عمال سوسیال امپریالیسم با وضع رفرم های فریبنده تجلیل های فرمایشی و جار و جنجال (پرچم و خلق) و در حقیقت نیمگامی بود، در جهت بر آوردن خواسته های شوم و تبهارانه تزار های نوین.

این گام وقتی کامل گردید که داود خواست نیمی از منافع شوروی را به غرب بدهد تا پشتیبانی هم از آن طرف کمائی نماید.

با در خطر افتادن منافع غارتگران روسی و برای

کسب دوباره آن کودتای خونین 7 ثور با دستگیری حزب "خلق" دولت متمایل به غرب داود را سرنگون ساخت، قشر بالائی طماع و حریص خرده بورژوازی با دست گرفتن قدرت سیاسی و تکیه زدن بر مسند بیروکراتیک کهنه پروسه مستعمره شده افغانستان را تکمیل نمود و میهن عزیز ما کاملاً در چنگال خونین استعمارگران روسی قرار گرفته و به یک مستعمره مستقیم شوروی تبدیل شد.

باند وطن فروش و خائن تره کی - امین همچنان که از روز اول پایه گذاری اش نتوانست مقاصد شوم وطن فروش خود را از اذهان عامه پنهان نماید نمیتوانست تجاوز آشکار و نیت پنهانی رهزان را از انظار پوشیده نگهدارد. گرچه تلاش زیاد ورزید تا به بادار خود خوشخدمتی کرده باشد و زحمتکشان را با وضع رفرم

های فریبنده، تجلیل های فرمایشی و جار و جنجال های بی ارزش، فریفته و پشتیبانی آنها را بخود جلب نماید. اما نه تنها تغییر اساسی در وضع طبقات و اقشار زحمتکش جامعه رونما نگردید - نمیتوانست هم رونما شود - بلکه کارگران، دهقانان و سائر روشنفکران انقلابی دموکرات در بدترین شرایط گرسنگی، قحطی، ترور و اختناق سیاسی بسر میبردند.

انعکاس این وضع عینی فلاکت بار، همانا قیام ها و مجاهدات ملی است که سراسر نقاط میهن را فرا گرفته و روز تا روز به شدت مبارزه و قاطعیت آن افزوده میشود.

رژیم کودتا با کشیدن نقاب دموکراسی بر چهره پلید خود خواست تا منافع اکثریت طبقات و اقشار جامعه را دو دسته به سر دمداران روسی خود تقدیم کند و (..... هنوز

در نشهٔ ماه عسل پیروزی خود غرق بود که شعله های سرکش مقاومت میهن پرستانه کران تا کران کشور را فرا گرفته و سر زمین توفان خیز ما را به دادگاه نظامی و تاریخی تبهکاران روسی و عمال هرزهٔ آنها تبدیل نمود (.....) از آنجائیکه وظیفه مبرم فعلی تمام مردم افغانستان کسب آزادی سیاسی و اقتصادی و به انجام رساندن انقلاب آزادیبخش ملی بوده ، ویژگی شرایط فعلی جنبش انقلابی را ، نیروی بالفعل و بالقوهٔ تمام مردم افغانستان ، مترقیون ، وطنپرستان ، روشنفکران عناصر ملی ، روحانیون وطنپرست و بالاخره تمام اقشار انقلابی که در راه آزادی افغانستان جهاد می کنند ، تشکیل میدهد . طبیعی است که برای درهم کوبی سلسلهٔ شوم

استعمار و استعمار امپریالیسم روس ، تشکیل جبههٔ وسیع از تمام مردم افغانستان که با آگاهی سیاسی و انقلابی کشور ما توأم باشد ، از ضرورت عمدهٔ مرحلهٔ فعلی جنبش است .

رشد جنبش مسلحانه در مقیاس ملی که بسیج سراسری مردم افغانستان را در بر دارد ، ضربهٔ مرگباری است بر منافع سرمایهٔ کمپرادور روس (سوسیال امپریالیسم) و عناصر رجعتگرا . پافشاری روی مبارزهٔ سیاسی و طبقاتی که بسیج تمام توده های زحمتکش افغانستان را همراه دارد ، وظایف عمده را در برابر ما قرار داده است که چگونه در مبارزهٔ خود بخودی مردم افغانستان که موج به موج به جنگ مسلحانه در حالت شگوفائی - انقلابی خود است شرکت نموده . در مرحلهٔ نخست ایجاب تشکیل یک سازمان

انقلابی را که با تئوری زحمتکشان مسلح باشد و در پراتیک جنبش ، صحت و سقم خود را به اثبات رساند ، همپایهٔ رشد این سازمان فولادین بخاطر رهائی ملت افغان ، ارتش توده ای که اهداف رهائیبخش ملی را برآورده سازد تکامل می یابد .

این ارتش توانائی آنرا داشته باشد تا تمام زحمتکشان افغانستان را تا رسیدن به یک جامعهٔ نوین پشتیبانی کند .

بر آورده ساختن تمام این اهداف از عهدهٔ ارتش توده ای نبوده ، مگر داشتن ستاد مرکزی زحمتکشان که تا تحقق تمام آرمانهای انسانی می رزمند ازینرو تشکیل این فرماندهی واحد از وظایف اولیهٔ و مرکزی سازمان قرار می گیرد . از وظایف فرماندهی واحد این است تا با همه اشکال ستم اعم (از طبقاتی ، ملی ، مذهبی و

.....) مبارزه بی امان نموده تا راهیابی به یک جامعه ایدال کارگران را تسهیل کند . سد مبارزات آزادیخواه ملی در مقابل فاشیسم دولت وابسته به روس ملیت های مختلفه افغانستان را در یک نبرد متحد و مشترک قرار داده ، که هرگونه سیاست بهم اندازی ملیتهای و اجحافات دیگر ملی را که از طرف های دولت های ماقبل و دولت کنونی در جهت تفرقه و بهم اندازی ملیت ها تحمیل میگردد ، مردود و تحقق ناپذیر ساخته است . بر نیروهای مترقی است که با توجه با پروسه تاریخی این روند تفاهم و برادری ملیت ها را تکامل داده تا ملیت ها از یک زیست باهمی در جریان انقلابی دموکراتیک از یک تساوی حقوق اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی برخوردار شوند.

در چهارچوب مسئله فوق (مسئله ملی) حل معضله پشتونستان نیز قرار دارد که انقلابیون باید به آن برخورد اصولی و علمی نمایند . با مراجعه به تاریخ کشور باستانی ما افغانستان که همیشه بخاطر داشتن موقعیت استراتژیک عرصه رقابت و کشور گشائی امپریالیسم قرار گرفته مسئله پشتونستان چنین شکل برد . به اثر عوامل تاریخی و روشن ، سرزمین پشتونستان سال 1812 - واگذاری قلعه اتک به حکومت پنجاب در عصر شاه محمود الی 1893 که خط دیورند در عصر عبدالرحمن امضا گردید - بالاخره جدائی سرزمین مذبور که جزء خاک عزیز ما بود را باعث شد . این رویداد غم انگیز وحدت ملیت های دو طرف خط دیورند را مخشوش ساخته و با وجود داشتن سنن و فرهنگ مشترک و تمایل

جدی برای یکجا شدن ، به علل درز اندازی های مرتجعین داخلی و بین المللی نتوانستند به ارمان پاک فوق نائل شوند ، ما معتقدیم که تعیین سرنوشت پشتونستان در محدوده حق و صلاحیت خود مردم آن منطقه است .

اعتلا یا فروکش جنبش های مترقی منطقه تاثیر تسریع کننده و یا بازدارنده بر جنبش مردم پشتونستان خواهد داشت.

بر گردیم به دهه گذشته جنبش مترقی کشور : -

سیال رشد جنبش انقلابی ، در این مرزوبوم از چه مایه شکل گرفته است . اگر باجمال سخن گوئیم ، مشی حاکم گذشته دال بر آن است که در آن روشنفکران با خصلت طبقاتی خود حکومت میکردند ، در لفظ از انقلاب سخن میرفت اما در عمل ، عملا انواع گرایشات ناسالم تکاندنده که جنبش را از مسیر اصلی و علمی آن

منحرف ، بکام تشنت و پراگندگی سوق میداد ، وجود داشت . این مرحله جنبش را به مفهوم سر آغاز در حیات جنبش مترقی در نظر داشته ، همیشه با دید انتقادی از آن برای اعتلای انقلاب ، استفاده می کنیم . نه همچون برخورد بعضی ها که به عدم آموختن از گذشته و نفی یکجانبه آن اکتفا میکنند - این به مفهوم دیگر دنباله روی و خیانت به امر انقلاب است ... بحث در اطراف این پدیده مستلزم تحقیق و بحث طولانی و همه جانبه بوده ، گنجایش آن درین مختصر ممکن نیست این از وظایف حتمی همه عناصر مترقی میباشد که ما هم سهم خود را ولو ناچیز در آینده اداء خواهیم نمود .

خلاصه کنیم :-

1 - مبارزه دو ابر قدرت

جهانی بخاطر تجدید تقسیم جهان و استفاده بهتر از ثروتهای ملی ، مناطق تحت نفوذ خود را هر چه بیشتر گسترش میدهد . درین میان سوسیال امپریالیسم روس به منظور سبقت جستن از همتای غربی خود به کمک چاکران زرخرید در کشور ما باند " خلق و پرچم " در تلاش آنست که تسلط خویش را با گسیل جنگ افزار و قوتهای نظامی بر منابع مادی و معنوی این خطه رزمندگان استحکام و هم ثروتهای ما را به غارت برده و تابع سیاست هژمونی طلبی و استعماری خویش بگرداند .

2 - برخورد آگاهانه نسبت به جنبش های رهائیبخش و مترقی در مقیاس جهانی ، اتخاذ موضع روشن نسبت به آن ، یکی از وظایف " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " است .

3 - مردم زحمتکش

افغانستان با گسترش جنگ

نجاتبخش ملی ، به شکل قیام های خود بخودی توده ها به نوکران سوسیال امپریالیسم روس که در مسیر افق رویای شوم تزار های معاصر دست و پا میزند جواب دندان شکن می دهد . چنانچه سائر جبهات نبرد آزادیبخش مؤد آنست .

4 - مداخله سوسیال امپریالیسم ، در ساخت بنیادی افغانستان کدام تغییر بنیادی را بار نیآورده است از حالت نیمه وابسته مطلقا شکل وابسته و مستعمره را بخود گرفت (عینا نیروی عمده انقلاب را دهقانان تشکیل میدهد) .

5 - سازمان ما از اصل علمی " حق ملل در تعیین سرنوشت " پیروی نموده و خواستار تساوی حقوق و آزادی ای همه ملیت ها میباشد .

وظایف سازمان :-

1 - شیوه و اشکال مبارزه

سازمان ، با تکیه بر سبک و

اسلوب علمی ، شامل مبارزهٔ سیاسی به منظور بسیج نمودن توده ها و مبارزه در راه ترویج و تبلیغ ایدئولوژی مترقی بمنظور ارتقاء سطح آگاهی توده ها و بالاخره هماهنگ نمودن مبارزهٔ مسلحانهٔ نظامی به مبارزهٔ سیاسی .

معتمدیم که در جریان رشد و تکامل مبارزه در مواضع و شرایط گوناگون نظر به شرایط عینی و ذهنی جامعه و رشد مبارزات توده ها به اشکال مختلف آن بر می خوریم و مطابق با موضع خود و علیه دشمن مردم مسلمان افغانستان به منظور تشکیل اردوی منظم از جنگ چریکی و گریلائی و سهمگیری در جنبش خود بخودی توده ها ، دست میزنیم .

2 - تعیین دقیق مشی هدایت کنندهٔ نیروی اساسی انقلاب در هر دوره اوج یا فروکش جنبش و انتخاب اشکال مبارزهٔ سازمانی ، طرح شعارهای تبلیغاتی و ترویجی مناسب برای هر دوره و هر موقعیت به منظور سرنگون کردن دشمنان عمده ، جلب نیروهای عمدهٔ انقلاب در مراحل مختلف مبارزهٔ استراتژیکی که به اساس ساختمان سیاسی اقتصادی و اجتماعی و سطح رشد مناسبات تولیدی و درجهٔ عقبماندگی آن ، تعیین میشود.

3 - این سازمان وحدت اصولی بین گروه ها و سازمان های سیاسی را که از منافع واقعی مردم ما نمایندگی کرده بتوانند با توجه با وجوهٔ مشترک استراتژیک و رعایت اصول مترقی با ارتباط عملکرد سیاسی آنها و دفاع از دستاورد های مبارزات آزادیبخش در یک حلقهٔ بزرگ سیاسی (حزب) ،

تاکید می نماید .

4 - سازمان " پیکار برای نجات افغانستان " خود را موظف میداند که از تمام جنبش های آزادیبخش و ضد امپریالیستی دفاع نماید ، با آنها مساعدت و در جهت ایجاد جبههٔ مبارزین اهتمام به خرچ دهد .

5 - سازمان " پیکار برای نجات افغانستان " خود را موظف میداند که از حقوق غصب شدهٔ زندانیان سیاسی دفاع و در صورت توانائی با آنها همکاری می نماید .

بخون شهدای راه آزادی سوگند کاین مشعل فروزان شده خاموش نخواهد شد !

با ایمان رزمنده به راهمان پیروز میشویم . پایان

1358- 10 - 3

نیپال

امضاء موافقتنامه احزاب پارلمانی و مائوئیست ها علیه شاه

اردوی شاهی نیپال برخاستند . بنابراین این ” تفاهم نامه“ بین احزاب مخالف و مائوئیست ها علیه شاه نقطه عطف مهمی در زندگی سیاسی نیپال است. علیرغم این واقعیت که احزاب پارلمانی علیه انقلاب متحد بودند ، اختلافات در پارلمان و همان حق و حقوق ناچیزی که در نیپال بدست آمده بود ، اجازه نمی داد که طبقات ارتجاعی بتوانند قدرت خود را برای جنگ نهایی مرگ و زندگی با مائوئیستها بخوبی سازماندهی کنند . به همین دلیل در ماه فیرووری 2005 ، گیانندرا شاه وضعیت اضطراری اعلام کرد ، پارلمان را منحل نمود و تمام قدرت را به دست خود گرفت . علیرغم اینکه امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی و همچنین دولت هند ظاهراً مخالفت هائی در مورد پایان دموکراسی در نیپال کردند ، ولی در واقع امیدوار بودند که شاه و اردوی دولتی بتوانند ضربه مهلکی به انقلاب وارد کنند.

از هنگام برقراری قوانین

اردوی ارتجاعی شاهی نیپال رعایت نشد) به مدت يك ماه دیگر تمدید گردید . (توضیح: این آتش بس در جنوری 2006 تمام شد) پارلمان نیپال در سال 1990 تاسیس شد . در آن هنگام جنبش مردم به نظام سیاسی کهنه در نیپال که هیچگونه حزب سیاسی در آن مجاز نبود ، حمله ور شدند . جناحهای مختلف طبقه حاکمه نیپال از طریق احزاب سیاسی گوناگون در پارلمان نماینده داشتند ، از آن جمله برخی از احزاب کمونیست قلابی (یعنی همان رویزیونیستها) که در زمانهای مختلف جایگاههای دولتی مهمی را اشغال کرده بودند ، و حزب کنگره نیپال، که تاریخ طولانی خوش خدمتی برای طبقه حاکمه کشور همسایه هند را داشته است . این احزاب پارلمانی از جمله مخالفین سرسخت جنگ خلق بوده اند - آنها علناً برای در هم کوبیدن انقلاب به حمایت از

در هفته های اخیر تحولات فوق العاده ای در صحنه سیاسی نیپال بوقوع پیوسته است. روز 21 نوامبر خبری مبنی بر توافق بین حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که طی ده سال گذشته جنگ خلق در نیپال را رهبری کرده است با 7 حزب سیاسی که مخالف گیانندرا پادشاه نیپال می باشند، گزارش شد . هر 7 حزب مزبور در پارلمانی که در فیرووری سال گذشته توسط گیانندرا منحل شد نماینده داشته و بیشتر آنها در کابینه های مختلف دولت از سال 1990 به این طرف ، شرکت داشتند . در سوم دسامبر، کتمندو (پایتخت نیپال) شاهد بزرگترین تظاهرات از سال 1990 تا بحال بود . در این روز دهها هزار نفر از مردم به خیابانها ریختند تا الغای سیستم پادشاهی را طلب کنند . آتش بس سه ماهه ای که در ماه سپتامبر توسط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) اعلام شده بود (اما توسط

اضطراري ، اردوی رها بیخش خلق تحت رهبری مائونیستها توانسته در مقابل ضربات اردوی شاهی نیپال مقاومت کند و چندین پیروزی الهامبخش را نیز نصیب خود کرده است . یکی از مهمترین این پیروزی ها در ماه اگست گذشته ، تسخیر و درهم کوبیدن يك پایگاه نظامی مهم در روستای پیلی در کالیکوت بود که در غرب نیپال واقع است . ناتوانی شاه در عملی کردن وعده هایش مبنی بر چیره شدن بر انقلاب مائونیستی ، باعث بروز نارضایتی در طبقه حاکمه نیپال ، از جمله احزاب خوش خدمت پارلمانی سابق شد . حذف آخرین بقایای حقوق دمکراتیک ، بخشهای بیشتری از مردم شهرها را به مخالفت شدید با سلطنت راند . در هر پروسه انقلابی ، مسئله اساسی قدرت دولتی است و بخصوص اینکه چه طبقه و با چه ائتلافی از طبقات ، دولت را کنترل می کند . امروز در نیپال ، جنگ ضرورتاً جنگی بین دو قدرت دولتی است : یکی رژیم کهنه فئودال بوروکرات- کمپرادور تحت رهبری شاه با پشتوانه اردوی شاهی نیپال ، و

دیگری قدرت نوین توده های خلق نیپال است که تحت رهبری حزب سیاسی پرولتاریا (حزب کمونیست نیپال - مائونیست) و با پشتوانه قدرت اردوی رها بیخش خلق ، متولد شده است . حل مسئله ، در نهایت با در هم کوبیده شدن یکی از این دولت ها توسط دیگری ، میسر خواهد شد . این حقیقت از چشم دشمنان انقلاب نیز پنهان نمانده است . در واقع سفیر آمریکا در نیپال اخیراً گفت که مائونیست ها باید ” با حسن نیت وارد مذاکرات صلح با دولت شوند ، سلاحهایشان را زمین بگذارند ، و وارد عرصه اصلی سیاست شوند . تا زمانیکه این قدم ها برداشته نشده است ، نمی توان با مائونیست ها به مثابه يك حزب سیاسی مشروع برخورد کرد .“

حزب کمونیست نیپال (مائونیست) می داند که دلیل مخالفت احزاب پارلمانتاریستی با خودکامگی شاه ، قدرت انقلاب است . برخلاف برخی گزارشهای رسانه ها و یا توهام برخی از احزاب پارلمانتاریستی ، ” تفاهم نامه “ شامل هیچگونه

قولی از جانب مائونیست ها مبنی بر خلع سلاح نیست . همانگونه که مائوتسه دون جمعبندي کرد، ” بدون ارتش خلق ، خلق هیچ چیز ندارد .“

به این مانورهای سریع سیاسی باید در پرتو جنگ خلق نگریست . هر دو طرف جنگ ، مائونیستها و طبقات ارتجاعی حاکمه ، علاوه بر جنگیدن ، به فعالیتهای سیاسی و دیپلماتیک نیز می پردازند . هر طرف در پی آنست که بلاک دشمن را تجزیه کند و نیروهای متزلزل بین دو بلاک را به خود جلب کند . مائونیستها علاقه دارند که هواداران احزاب پارلمانی را به طرف انقلاب جلب کنند . دشمنان انقلاب امیدوارند که با این مانورهای سیاسی میان مائونیستها و هوادارانشان انشعاب بیاندازند و مائونیستها را در میان طبقه متوسط بویژه در کتندو به افراد بکشانند . اگرچه هر دو طرف، یعنی مائونیستها و احزاب پارلمانتاریست ، فراخوان تشکیل مجلس موسسان و پایان دادن به ”سلطنت خودکامه“ را داده اند ، اما ” تفاهم نامه “ 12 نکته ای پلی بین اختلافات بنیادین طرفین نیست . ” تفاهم نامه “ يك نزدیکی تاکتیکی است در مقابل رژیم کنونی گیانندرا ، اما

رهبري حزب مائونیستی ،
برقرار شود.

امپریالیستها و رژیمهای
ارتجاعی هند و چین نیز با
دقت تحولات اوضاع را دنبال
می کنند و سعی می کنند بر آن
تأثیر گذارند . آمریکا و انگلیس
علاقه مندند که احزاب
پارلمانناریستی با شاه علیه
انقلاب متحد شوند . هند دو
روئی می کند . طبق گزارش
رسانه ها ، هند (که نفوذ
زیادی بر برخی از نیروهای
پارلمانی نیپال دارد) اجازه داد
که در هند جلسه ای بین
مائونیستها و احزاب مخالف
برگزار شود ، اما همچنان چند
تن از رهبران مهم حزب
کمونیست نیپال(مائونیست) را
در زندان نگاه داشته است و به
اردوی شاهی نیپال کمک می
کند . رژیم ارتجاعی چین
اخیرا توافق کرده است که به
اردوی شاهی نیپال سلاح
بفروشد شکی نیست که در
ماههای آینده با تنگتر شدن حلقه
محاصره به دور پادشاهی
منحط و لرزان نیپال ، شاهد
مبارزه طبقاتی پیچیده و شدیدی
خواهیم بود و مسئله دولت آینده
نیپال در کانون توجه همگان
قرار خواهد گرفت. ■

مترقی “ اشاره می کند .
میتوانیم تفسیرهای شدیداً
متضاد از این مفاهیم را
نیز انتظار داشته باشیم .
مارکسیزم به ما می آموزد
که هر سیستم دولتی نوعی
دیکتاتوری را در بر دارد ،
حتی اگر از لحاظ شکل
حکومتی دموکراتیک باشد .
سیستم پارلمانناریستی که تا
فبروری 2005 در نیپال
موجود بود ، نمونه کاملاً
بارزی از این دیکتاتوری
است ، در حالیکه برای
طبقات استثمارگر
دموکراسی وجود داشت تا
آنها بتوانند در پارلمان در
میان خود به بحث بپردازند
و به نوبت حکومت را
اداره کنند ، اما دولت در
واقع دیکتاتوری را بر
کارگران و دهقانان فقیر از
طریق قتل عام خونین و
ضد انقلابی توسط اردوی
شاهی نیپال اعمال می کرد
. در حالیکه احزاب
پارلمانناریستی ممکن است
در پی احیای آن نوع
دموکراسی ، بدون وجود
شاه باشند ، اما مسئله
انقلاب اینست که چگونه
یک سیستم دولتی بر پایه
اکثریت بزرگ مردم و
درگیر ساختن همه
نیروهای مترقی تحت

همچنین می توان آنرا پیش
برده مبارزه سختی دانست
که در مورد ماهیت و شکل
دولتی که باید جایگزین رژیم
گیانندرا شود ، در خواهد
گرفت . مثلاً اصطلاح “
سلطنت خودکامه “ که در “
تفاهم نامه “ استفاده شده
است ، در را بر روی یک
سلطنت مشروطه باز می
گذارد . این راه حلی است
که دلخواه اکثریت طبقه
حاکمه نیپال و پشتیبانان
خارجیش می باشد . در
حالیکه حزب کمونیست
نیپال(مائونیست) پیوسته
فراخوان جمهوری دموکراتیک
خلق را داده است . یا در “
تفاهم نامه “ احزاب پارلمانی
ابتدا فراخوان احیای پارلمان
و آنگاه تشکیل مجلس
موسسان را می دهد ، در
حالیکه در همان “ تفاهم نامه
“ حزب کمونیست نیپال
(مائونیست) موضع خود
مبنی بر لزوم تشکیل دولت
موقت قبل از برگزاری
انتخابات مجلس موسسان را
مورد تأکید قرار داده است .
“ تفاهم نامه “ همچنین به “
دموکراسی مطلق “ ، “
حکومت قانون “ ، “ سیستم
حکومتی رقابتی چند حزبی
“ و برقراری صلح از
طریق “ دیدگاه سیاسی

پایان آتش بس در نیپال و آغاز عملیات نظامی بزرگ

سرویس خبری جهانی برای فتح

16 جنوری 2006

نیروهای اردوی رهایی بخش خلق به دو پسته پولیس در خارج شهر کتمندو که یکی در گلوگاه ورودی غربی شهر و دیگر در گلوگاه ورودی شرقی شهر مستقر بودند حمله کردند و آنها را از بین بردند .

همزمان در مرکز کتمندو انفجاراتی در 4 ساختمان دولتی روی داد . طبق گزارشات خبرگزاری " کریشناسن آن لاین " که تحت نفوذ مائوئیستهاست ، در این پسته ها 35 نفر پولیس مستقر بودند که 11 نفرشان کشته شدند . از طرف چریک ها صرفاً یکی از آنها زخمی سطحی برداشت . تمام سلاح های موجود در پسته ها بدست چریکها افتاد . در یکی دیگر از پسته ها 17 نفر پولیس مستقر بودند که سه نفر از آنها منجمله رئیس تفتیش پولیس کشته شدند و یک نفرشان دستگیر شد . در اینجا نیز سلاح ها به مصادره مائوئیستها درآمد. ■

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) آتش بس یکجانبه 4 ماهه را در 2 جنوری پایان بخشید .

همان روز عملیات نظامی چریکی در سراسر کشور انجام شد که شامل عملیات نظامی در چند شهر مانند پوکارا و نیپالگنج بود . نیروهای چریکی در روز روشن به ماشین های نظامی اردوی شاهی حمله کرده و آنها را از بین بردند .

در روزهای بعد عملیات نظامی در سطح گسترده تر در سراسر نیپال انجام شد . مهمترین عملیات در روز 11 جنوری در غرب نیپال در بخش داهانگاره و در روز های 12 و 13 جنوری در بخش سیانگزا در مرکز نیپال و روز 14 جنوری در دره کتمندو انجام شدند . عملیات دره کتمندو چهار ستون رژیم سلطنتی نیپال را لرزاند . هنگام شب

آدرس ما :

Sholajawid2@hotmail.com

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

<http://www.awtw.org>

AWTW – 27 old Glou cester street –
London, WCIN – 3XXUK

درگذشت یکی از رهبران برجسته جنبش کمونیستی هند

به یاد رفیق شامشر سینگ شری

شامشر سینگ شری . اس. مشهور به رفیق کی از رهبران حزب کمونیست هند (مائونیست) در 30 اکتبر 2005 در سن 63 سالگی بر اثر بیماری . در مالاریا درگذشت مراسم بزرگداشتی که در ، روستای محل تولدش خو چهارکالان در ایالت ، شش پنجاب برگزار شد ، هزار تن از دهقانان و کارگران زرراعی ، زن و مرد و پیر و جوان ، شرکت کردند . پیام های تسلیت زیادی در این مراسم خوانده شد که یکی از آنها از سوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بود .

رفیق شری در سال 1942 در یک خانواده دهقان میانه حال بدنیآ آمد . چند ماهه بود که پدرش درگذشت . هنگامی که فقط 15 ساله بود ، او را به ازدواج در آوردند . همسرش هاربانس کاتور از روستای بولیران فقط 9 ساله بود . در آن زمان

ازدواج کودکان در پنجاب رایج بود . اما زندگی واقعی خانوادگی وی ، دیرتر از ازدواجش و کمی قبل از اینکه وارد زندگی مخفی انقلابی شود شروع شد . در اواسط دهه 1980 هنگامی که در مخفی گاه بود همسرش دو کودک پسرشان را بدنیآ آورد . در تمام مدت 35 سال زندگی مخفی رفیق شری ، همسرش هاربانس زیر انواع و اقسام آزار سیاسی از سوی دولت و فشارهای اجتماعی بود ، اما هرگز از خود ضعف و تزلزل نشان نداد .

رفیق شری فعالیت سیاسی اش را از جنبش دانشجویی آغاز کرد . دورانی بود که جنبش های رهائی بخش سراسر جهان را گرفته بود و ضربات محکمی بر نظام امپریالیستی وارد می کرد . در چین سوسیالیستی ، تحت رهبری مائوتسه دون ، انقلابی در انقلاب به نام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی ، انجام شده و انقلاب را به مرحله نوینی پیش می برد . در چنین سالهای ملامتی بود که رفیق شری به یکی از رهبران

جنبش دانشجویی انقلابی پنجاب تبدیل شد . دوره ای بود که رفیق چارو مازومدار و کمونیستهای دیگر به ضدیت با حزب کمونیست رویزونیست هند برخاسته و در مه 1967 جنبش انقلابی دهقانی ناگزالباری را آغاز کرده و خط جنگ درازمدت توده ئی را پیش کشیدند . حزب کمونیست چین این جنبش را رعد بهاری در هند خواند . وقتی چارو مازومدار حزب کمونیست هند (مارکسیست لنینیست) را تاسیس کرد ، رفیق شری در زمره انقلابیونی بود که از تاسیس این حزب حمایت کرد . وی در سال 1969-1970 بنا به تصمیم حزب زندگی مخفی را آغاز کرد . او نه تنها در تئوری از خط مبارزه مسلحانه حمایت کرد بلکه تبدیل به یک رهبر مهم و با نفوذ در عملی کردن خط جنگ درازمدت توده ای شد . سرکوب وحشیانه ای علیه مردم روستایش ، دوستانش ، زن و برادرانش و ارتباطاتش در جنبش

انقلابی، به راه افتاد. هر یک از اهالی روستای خوکهار که بدست پولیس می افتاد شکنجه می شد. زن و خواهر زنش و برادرانش دستگیر و شکنجه شدند. دولت، دارائی هایش را ربود و کشت زمین توسط همسرش را غیر مجاز کرد. شری و خانواده اش همواره در مقابل سرکوب شدید مقاومت کردند و هرگز در مقابل مقامات پولیس و دولت سر فرود نیاوردند. دوری از خانه و بی ثباتی زندگی مخفی و رنج زیر فشار بودن همسر و فرزندان، هرگز خللی در اراده و انجام وظایف انقلابی اش بوجود نیاورد بلکه او را آبدیده تر کرد. او با سرافرازی استوارانه بر جاده انقلاب باقی ماند. پس از شکست جنبش ناگز بارباری و سرکوب خونین حزب کمونیست هند (م ل) و دستگیری و مرگ چارو مازومدار، حزب کاملاً از هم پاشید. شری مانند بسیاری از کمونیستهای هند به بازسازی حزب ادامه دادند. در هر گوشه

سازمان های مختلف برای احیاء حزب کمونیست هند (م ل) بوجود آمد. رفیق شری نیز به همراه عده ای از رفقای خود دست به ایجاد تشکیلات کمونیستی در ایالت پنجاب زدند و در سال 1983 گروهی به نام مرکز کمونیستی انقلابی هند (م ل) را بوجود آوردند. در سال 1984 وقتی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاسیس شد، این تشکیلات فوراً از آن حمایت کرد. اما رفیق شری به تلاش های خود برای اتحاد مائونیستهای پراکنده هند ادامه داد. در سال 2003، سازمان او و مرکز کمونیستی مائونیستی که در فقیرترین ایالات هند جنگ خلق را پیش میبرد، وحدت کردند و تشکیلات جدید " مرکز کمونیستی مائونیستی هند " نام گرفت. شری در مقام عضو کمیته مرکزی این حزب برای اتحاد با حزب کمونیست هند (م ل) (گروه جنگ خلق) تلاشهای گسترده ای کرد که نتیجه آن ایجاد حزب کمونیست هند (مائونیست) در سپتامبر 2004 بود.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) در پیام تسلیم خود به حزب کمونیست هند (مائونیست) نوشت: رفیق شری ده ها سال برای آرمان پر شکوه

کمونیزم مبارزه کرد. هرچند اکثراً محل فعالیت او ایالت پنجاب بود اما هرگز چشم خود را از هدف انقلاب در سراسر هند و تمام جهان برنگرفت... یکی از مشخصات رفیق شری جهت گیری عمیقاً انترناسیونالیستی او بود... توجه او به مطالعه مارکسیزم - لنینیزم - مائونیسم و تدوین آثار تئوریک، شایسته قدردانی است. در شرایطی که فرصتها و چالشها در سطح جهان در حال تشدید است، ما بیش از هر زمان به رهبران کمونیستی نیاز داریم که جسورانه از مارکسیزم - لنینیزم - مائونیسم دفاع کنند و توانایی درگیر شدن و آموختن از تجارب و شناخت های نوین در چارگوشه جهان را داشته باشند. رفیق شری در این زمینه نمونه خوبی بود. ما شک نداریم که حزب کمونیست هند (م) با یادگیری از انترناسیونالیسم پرولتری رفیق شری، تعهد فروتنانه اش نسبت به توده های مردم و تلاشهایش در زمینه درک و بکاربست مارکسیزم - لنینیزم - مائونیسم، یاد او را گرامی خواهد داشت. ■

مائونیستهای هند در حمله جسورانه ای به شهر زندانیان سیاسی را آزاد کردند

سرویس خبری جهانی برای فتح - 5 دسامبر 2005

در روز 13 نوامبر، رزمندگان حزب کمونیست هند (مائونیست) با اجرای یک عملیات مسلحانه انقلابی، صدها تن از زندانیان را در شهر جهان آباد که در 50 (کیلومتری شهر پانتا پایتخت ایالت بیهار در شرق هند) قرار دارد، آزاد کردند.

طبق اطلاعیه مطبوعاتی حزب، 200 تن از رزمندگان ارتش چریکی خلق در تسخیر شهر که به مدت دو ساعت و نیم به طول انجامید، شرکت داشتند. پولیس ادعا می کند که تعداد رزمندگان 1000 نفر بود! در این عملیات هدف عمده زندان بود اما اداره پولیس نیز بزیر آتش گرفته شد. مقامات شهر گفتند که هنگام حمله چریکهای مائونیست، اغلب نیروهای پولیس در نقاط دیگر برای حفاظت از صندوق های رای گمارده شده بودند و نیروهائی که

در شهر مانده بودند پس از یکساعت تسلیم چریکها شدند. با تاریک شدن هوا رزمندگان ارتش چریکی سوار بر موترسایکل ها وارد شهر شدند تا به اهالی شهر هوشدار دهند که در منازل خود پناه بگیرند تا به کسی آسیب وارد نشود. سپس جریان برق شهر را قطع کردند و تیراندازی را شروع کردند. آنها از بلندگوهای دستی عملیات خود را به مردم شهر شرح داده و اعلام کردند که مردم نباید هیچ ترسی بخود راه دهند زیرا آماج آنها " پولیس و دستگاه سرکوبگر " است.

طبق گزارش مقامات شهر 389 زندانی منجمله 119 تن از مائونیستها و هوادارانشان از زندان فرار کرده اند. یکی از آنها آجای کانو از فرماندهان اردوی چریکی خلق است. علاوه بر چند پولیس، چریکها رهبران و اعضای یک گروه شبه نظامی فئودالهای محلی را نیز کشتند. طبق گزارش مجله هفتگی " فرانت لاین " این ها در قتل عام زنان و کودکان کاست های پائین شرکت داشتند و در دهسال گذشته مسئول ایجاد ترور و وحشت در

میان اهالی فقیر منطقه بودند. طبق گفته مقامات تنها یکی از رزمندگان به نام مانجو کانو که در عملیات زخمی شده بود بدست آنها افتاد که بعدا جانباخت. پس از حمله، نیروهای پولیس و 6 واحد از " نیروهای شبه نظامی مرکزی دولت هند " مجهز به هلیکوپتر تمام شهر جهان آباد و منازل زندانیان فراری را زیر و رو کردند ولی هنوز بعد از ده روز چیزی به دست نیآورده اند. دو روز قبل از حمله به جهان آباد، اردوی چریکی خلق در ایالت جارکند که در همسایگی ایالت بیهار واقع است، به مرکز تعلیماتی گارد محلی حمله کرد و 185 میل سلاح به دست آورد. مقامات محلی هنوز نمی دانند که چگونه واحد بزرگی از اردوی چریکی توانست خود را در طول خطر ریل پانتا- گایا که اطرافش پر از روستاهای منطقه است، مستقر کند بدون اینکه توجه کسی را جلب نماید. خبرنگاران گزارش دادند که رانا آداوش که رئیس پولیس منطقه است، روز بعد شخصا از زندان در شکسته دیدار کرد و از شدت عصبانیت با چماق پولیسی شروع به زدن خبرنگاران کرد. ■